

مقدمه

با سلام خدمت شما مخاطب گرامی، بنده دست به نوشتن احوالات گذشته شده از خودم زده‌ام. احوالاتی که در آمیخته شده با یکی از مشهورترین چهره‌های جهان شده است. احوالاتی که مرا از دنیای خود دور کرده و مرا وارد دنیایی برزخ گونه کرده است. احوالاتی که بنده گمان می‌کردم موهبتی از طرف خداوند متعال بوده است. خوشبختانه یا متأسفانه این اتفاقات در زندگی بنده رخ داده است و تبدیل به عادت شده است و اخلاق و رفتار بنده را تشکیل داده است. ناگفته نماند که بنده در طول نوشتن این کتاب دارای وسواس فکری شدید بوده‌ام. بنده به توصیه روانشناسم از تکنیک اتوبوس استفاده می‌کنم تا تمام این افکار مزاحم از بین برود. شاید وسواس فکری بنده ناشی از اطرافیان و شرایط زندگی می‌شود. البته که کریستیانو رونالدو هم نقش بسزایی در وسواس فکری بنده داشته است. ولی اگر ریشه‌ای به مسئله نگاه کنیم، درمی‌یابیم که قبل از رونالدو شدن بنده نیز این شرایط وجود داشته است که بنده را تحریک کرده است که رونالدو بشوم. شخصی دیگری که بنده را بیش از پیش تحریک کرد که احساس کنم رونالدو هستم، جناب آقای رضا علیرضالو هست. این فرد بدل ایرانی کریستیانو رونالدو است. بنده بخاطر شباهت چهره‌ام و شباهت صدایم به آقای رضا علیرضالو احساس کردم که واقعاً کریستیانو رونالدو هستم. باز هم بیان می‌کنم که بنده در نوشتن این کتاب از تکنیک اتوبوس بهره برده‌ام. زیرا زمانی که از این تکنیک استفاده می‌کنم

ذهنم آزاد می‌شود و بنده برای نوشتن نیاز به ذهنی آزاد و آرام دارم ... ذهنی که متأسفانه چهار-پنج سال است که بی‌قرار است. آرامش جزء بزرگترین نعمت‌هایی است که خداوند به بنده اش عطا کرده است که متأسفانه بنده چهار-پنج سال است که از این نعمت محروم مانده‌ام. حالا که تا این حد در گیری ذهنی دارم و دچار اختلال هویت شده‌ام و خودم را گم کرده‌ام تقاضای دیدار رونالدو را دارم. چون تبدیل به بخشی از زندگی‌ام شده است. من احساس می‌کردم تمام این اتفاقات کار خداوند بوده است و گرنه هرگز دست به چنین کاری نمی‌زدم. زیرا وقتی که بدون دلیل و مدرک دست به کاری می‌زنی، محکوم هستی و دیوانه محسوب می‌شوی. امیدوارم از خواندن کتاب بنده لذت ببرید. سعی کرده‌ام صادقانه و خالصانه گفته‌هایم را بیان کنم. امیدوارم خداوند نگاه ویژه‌ای به زندگی تمام بندگانش کند و تمام ما را عاقبت به خیر گرداند. الهی آمین.

فصل اول

من

سلام بنده محمد کمال آبادی فراهانی زاده ۱۳۷۵/۱۱/۱۶ مصادف با ۱۹۹۷/۲/۴ و مصادف با ۲۵ رمضان ۱۴۱۷ در خدمت شما هستم

امروز روز قلم هست ولی پرپرنده فکر کنم نه خود کار و مداد ... خخخخ
من به دلیل وجود مسائلی همچون تکنولوژی و سواس شدید فکری دارم.
الان در چه قرنی هستیم و تفاوتمون با قرن‌های پیش چیست؟

به نظر من در وجود رایانه هست

من به دلیل وجود رایانه آوارگی و بیخانمانی زیاد کشیدم

یعنی ارزش رایانه متأسفانه از خود انسان بیشتر است

تمام افسردگی‌هایم و سواس‌هایم به دلیل وجود رایانه است

تکنولوژی برای رفع نیاز بشر پا به عرصه زندگی بشر گذاشت ولی متأسفانه
بشر را نابود کرد

وسواس فکری اجازه نمیدهد بیشتر از این بنویسم

بشر عصر حجر یا بشر عصر حاضر؟ مسئله این است.

بشر واقعاً به کجا در حال رفتن است؟

همه چیز به سمت مدرنیته شدن و اینترنتی شدن می‌رود

پس آن کسی که امکانات امروزی را ندارد چه بکند؟

مردمان دوران گذشته که این امکانات امروزی را نداشتند چه حقی ازشان ضایع شده است؟ تا حالا از خودتان پرسیده اید چرا وقتی رایانه در خانه‌ای نیست احساس تاریکی و دلمردگی به انسان دست می‌دهد؟

مردمان قبل از ما چگونه می‌زیسته‌اند؟

امام حسین (ع)، حافظ، کوروش....

مگر آنها انسان نبودند مگر آنها حق استفاده از چنین امکاناتی را نداشتند

من فقط نمیخواهم بدون بهره‌زندی کرده باشم

چرا ما حق استفاده از چنین امکاناتی را داریم ولی آنها نداشتند؟ چرا؟ چرا بین نسل‌ها تبعیض قائل می‌شود؟ مگر نسل ما چه تمایزی با نسل‌های گذشته از خود دارد؟ قرن ۲۱ با قرن‌های پیش از خود چه تمایزی دارد؟ قرن پیشرفت و انباشه شدن اطلاعات.

الان جهان درگیر ویروس محنوس کرونا است و تقریباً رو به تعطیلی است و من از فرصت به دست آمده نهایت استفاده را می‌کنم و کتابم را به تحریر در می‌آورم.

در گذشته با پر پرندگان بر روی پوست حیوانات می‌نوشتند ولی اکنون با نرم افزار ورد نوشته‌هایم را به تحریر در می‌آورم و این موضوع مرا عذاب می‌دهد. چرا تا این حد تفاوت بین نسل‌ها و قرن‌ها؟

در گذشته وسایل ارتباطی امروزه وجود نداشته است مانند موبایل. موبایل انقلابی در ارتباطات بشر به وجود آورد.

بعضی از چیزها از اختیار بشر خارج است مانند همین تفاوت علمی قرن‌ها و نسل‌ها.

شاید ما همان انسان‌های عصر حجری هستیم که حتی خط نوشتاری را اختراع نکرده بودند و گفتارشان مانند حیوانات بوده است.

من آدم فوق العاده منظم و مقرراتی هستم و این بی‌نظمی و هرج و مرج جهان مرا به شدت آزار می‌دهد.

یکی از دلایلی که بی‌وقفه مرا آزار می‌دهد رایانه است و بحث مالکیت رایانه است که دراصل مالکیت آن برای کیست و آیا من مجاز به استفاده از آن هستم یا خیر؟

انگار در این گیتی قسمت من تنهایی و گوشه‌گیری بوده است. تنهایی‌ای که منجر به توهمات شد که بخش عمده‌ای از جوانی و زندگانی من را تشکیل می‌دهد.

شاید بی‌نقصی خانه و خانواده‌ام در این توهمات نقش بسزایی داشته است. من رگه‌هایی از وسواس فکری را در درون خود حس می‌کنم و می‌خواهم از بند این وسواس فکری نجات پیدا کنم. من که بهترین امکانات را دارا هستم، پس چرا هنوز تنها هستم؟ تمام امکاناتی که یک انسان امروزی در حد معمولی

می‌تواند داشته باشد. یک سؤال دیگر پیش می‌آید، چرا از زمان ائمه(ع) سند و مدرک معتبری مانند عکس از چهره ایشان و فیلم از زندگانی بزرگوارشان وجود ندارد؟ من به دلیل وجود رایانه افسردگی بسیار شدید داشته‌ام. بالاخره ما انسان‌های واقعی هستیم یا مجازی؟ زمانی که رایانه وجود دارد انسانی در آرامش به سر می‌برد و عدم وجود رایانه آشفتگی را برای حال انسان رقم می‌زند. پس حافظ و سعدی و ... چگونه کتاب‌های خود را نشر می‌دادند؟ من در عجبم که ضربه‌ای به مانیتور کامپیوتر، ضربه‌ای جبران ناپذیر به روح بنده وارد کرده است. مگر غیر از این است که ما(انسان) اشرف مخلوقات هستیم؟ اکنون با اعصابی مخدوش در حال نوشتار دلنوشته‌هایم هستیم. ان شاء الله خداوند متعال ما را عاقبت به خیر گرداند. الهی آمین

رونالدو بودن

قضیه از جایی شروع شد که جامعه جهانی از کریستیانو رونالدو چهره‌ای خاص و به نوعی بت ساختند. بنده تاریخ تولدم و خال صورتم با رونالدو یکسان است و همین وجه تشابه باعث بروز دو شخصیتی شدن بنده شد و متوجه نمی‌شدم که آیا من محمد کمال آبادی فراهانی هستم یا کریستیانو رونالدو دوس سانتوس آویرو؟

این قضیه رسماً از ۱۳۹۴/۱۱/۱۱ شروع شد و من متأسفانه ۵ سال درگیر این ماجرا هستم. این قضیه پیش زمینه زیادی برای شکل‌گیری داشت. ماجرای

مزاحمت تلفنی، تکنولوژی، دوقلو بودن، تحقیر شدن در خانواده، تشابه با رونالدو، تنهایی و ... همه و همه در شکل گیری این شخصیت تأثیر بسزایی داشت.

رایانه مانع رسیدن من به اهدافم شد و همچنین باعث سرخوردگی بنده و پیدا کردن حس بد نسبت به زندگی ام شد.

من بخاطر خال صورتم هیچ وقت اعتماد به نفس نداشتم به همین سبب به رونالدو شدن رو آوردم تا اعتماد به نفسم بالا برود. خداوندا مرا از این وسواس فکری نجات بده.

امروز تولد پدرم است. من وسواس فکری شدید دارم شاید به این دلیل که این وسایل ارتباطی مثل موبایل بیست سی سال پیش وجود نداشتند. خدایا خودت کمک کن که این وسواس فکری را شکست دهم.

من بسته به شرایطی که داشتم رونالدو شدم و تغییرات بنیادینی در من رخ داد. مانند رونالدو از درس کناره گیری کردم و به ورزش رو آوردم و من کنکور سال ۱۳۹۵ را با بی خیالی مانند کنکور سال ۱۳۹۴ گذراندم. البته نوع بی خیالی شان تفاوت دارد. من که شخصیتم دگرگون شده بود آماده ی اعزام به خدمت بودم و در نهایت شگفتی همگان معجزه ای در زندگیم رخ داد و بنده از خدمت سربازی معاف شدم. معافیت بنده مصادف با ظهور پدیده هایی به نام بدل های رونالدو و مسی شد و این قضیه رونالدو بودن مرا بیش تر تحریک

کرد، زمانی که به چهره‌ی بدل رونالدو نگاه کردم و شباهت چهره‌ای بین خودم و او پیدا کردم بیش تر مطمئن شدم انگار خدا می‌خواست من رونالدو باشم. قضیه تا جایی بالا گرفت که من در عید ۹۶ با لباس رونالدو در مهمانی حاضر شدم.

توهم این را داشتم که انسان بسیار کامل و خوشتیپی هستم، طبق تصویری که جامعه جهانی و رسانه‌ها از رونالدو ترسیم کرده‌اند.

من از دوران کودکی مورد ظلم و ستم فراوان واقع شده‌ام، تقریباً از تمام جوایز و افتخاراتی که در دوران تحصیل و ورزشی‌ام به دست آوردم چیزی باقی نمانده است. به دلیل دعوایی همه‌شان راهی خاک شدند. به همین دلیل سرخورده و بی‌انگیزه شدم.

شخصی همیشه مرا به سکوت شدید فرا می‌خواند، من واقعاً درک نمی‌کنم دلیل این کار چیست؟ شاید حق صحبت کردن در عصر تکنولوژی را نداریم. سر قضیه رونالدو بودن یک دندانم را از دست دادم، یعنی تا این حد این قضیه مهم و جدی است.

سر قضیه رونالدو بودن اختلافاتم را با شخصی کنار گذاشتم.

من پسر سر به راهی بودم و دائماً مسخره می‌شدم ولی آیا از زمانی که وارد کالبد رونالدو شدم، انسان سالمی شدم؟ زمانی که ارزش‌های انسانی برایم کمی تغییر کرد. آیا ارزش‌های انسانی توسط خداوند متعال تعریف می‌شود یا توسط

بنده‌های حقیرش؟ البته که این تغییر شخصیت درس‌هایی را برایم به ارمغان آورد.

الان رایانه وجود دارد و راه ارتباطی من با میلیون‌ها انسان است ولی اگر نباشد چه؟ من سر این پرسش با زندگی‌ام درگیر شده بودم. چراگذشتگان از این نعمت محروم بودند؟ بزرگانی مانند ابن سینا، فردوسی، خیام و ... اگر این تکنولوژی در اختیار آنان بود الان دنیا به چه شکل بود؟ تا به حال به این پرسش فکر کرده اید؟

من سر این پرسش قید کنکور و زندگی‌ام را زده بودم، یعنی تا این حد قضیه مهم است. وسواس فکری جزو بدترین بیماری‌ها است که می‌تواند گریبان انسان را بگیرد و من به دام این بیماری افتاده‌ام.

بنده از کودکی در مکتب امام حسین (ع) و حضرت عباس (ع) بزرگ شده‌ام ولی چرا باید اعتقاداتم پایه سست داشته باشد و من در جوانی سرگردان در دنیای باورها شوم.

امروزه رسانه حرف اول را در دنیا می‌زند و نقش مهمی در روزگار ما ایفا می‌کند. برای مثال کریستیانو رونالدو از امکانات رسانه برخوردار است و حامیان و طرفداران بسیاری در دنیای امروز کسب می‌کند.

به قول بزرگی که می گفت رونالدو اصلاً حضرت علی (ع) را نمی شناسد ولی چرا اینگونه است؟ فکر کنم این مسئله به دلیل کمبود اسناد و مدارک به جا مانده از گذشته ناشی می شود.

چرا من ۵ سال روی عکس رونالدو خیره هستم و از زندگانی خود گذشته ام.

من چرا نسبت به شخصی احساس قد کوتاهی می کنم؟ این حس از کجا منشأ می گیرد؟

من از دیدن کودکان کار بسیار رنجیده می شوم.

خوشبختانه یا متأسفانه من انسان بسیار زود رنجی هستم.

من چون در زندگی ایده آلی قرار دارم، نگاهم نسبت به مسائل ایده آل گراست.

تنها پارتی و امید من در زندگی خداوند متعال است.

با شیوع کرونا یک سری از مسائل روشن شد. پس کرونا فوایدی هم داشته است.

از زمانی که آموزش دانشگاه مجازی شد، یک سری از مشکلات گریانگیر دانشجویان شد. برای مثال آن کسی که دسترسی به رایانه و اینترنت ندارد و در منطقه محروم است چه گناهی دارد که از این امکانات محروم است؟

از سری تناقض‌های زندگی و تکنولوژی این است که من فینال ۲۰۱۴ لیگ قهرمانان اروپا لیسبون را از رادیو شنیدم و فرصت تماشا کردن از تلویزیون از من گرفته شد ولی بردارم از تلویزیون دیدند. این ظلمی بود که بر من روا شد. تکنولوژی برای رفع نیاز بشر به وجود آمد ولی متأسفانه هویت انسان را تشکیل داد.

من حس تلخ زندگی را زمانی تجربه کردم که در دوران‌های تاریخی گذشته سیر می‌کردم، یک دنیای مبهم و نامفهوم و گنگ. برای مثال سریال مختارنامه، من خودم را جای مختار ابو عبید ثقفی فرض می‌کردم. حس تلخ بهم میداد، چون هدفی نداشتم که آن را دنبال کنم. یعنی خوب و بد را گم کرده بودم و این خیلی حس بدی است.

موفقیت در دنیای امروزی به خیلی از فاکتورها بستگی دارد.

من چرا تا این حد مظلومم؟ این همیشه برام سؤال بوده است.

من از کودکی آرزوی دو شغل را در خیال می‌پروراندم یکی خلبانی هواپیمای جنگنده ارتش و دیگری فوتبالیست شدن. ولی باز هم مورد بی‌لطفی و بی‌مهری اطرافیان قرار گرفته می‌شدم و تحقیر می‌شدم متأسفانه. فوتبال همیشه عشق من بوده است.

ولی در دنیای امروز همه چیز به برق ختم می‌شود. برقی که در گذشته کشف نشده است و از آن استفاده نشده است، داشتن نعمت برق تفاوت دو قرن

اخیر نسبت به قرن‌های پیش از خود است. حضرت علی (ع) خطاب به مردم کوفه فرمودند: (من توانایی این را دارم که خانه‌هایتان را از رود آب روشن سازم) که منظورشان انرژی برق بوده است. و وجود برق در عصر حاضر مرا عذاب می‌دهد که چرا گذشتگان از این نعمت محروم بودند؟ والسلام نامه تمام. شاید بعضی‌ها مرا دیوانه بخوانند ولی این کمال عقل و شعور است، و با آن‌هایی هم که مرا دیوانه می‌خوانند مشکلی ندارم زیرا دیوانه خواندن آدمی به از حیوانی زندگی کردن او. من برای بی‌نتیجه زندگی کردن به دنیا نیامدم و بهایش را هم پرداختم با بی‌خانمانی و در پارک خوابیدن.

یک جا یک متن جالب خواندم که خانه جانیست که رایانه وسیله اصلی است و بقیه وسایل خانه مواد زائد به دور رایانه است. این متن از اهمیت رایانه خبر می‌دهد.

اینجا یک سؤال اساسی پیش می‌آید، زمان قدیم چکار می‌کردند؟

من انسان خاصی نیستم، بلکه خاص بودن مرا انتخاب کرده است، زیرا دوقلو هستم و این اتفاق عادی نیست.

اگر انسان حیوان ناطق است، پس بعد الهی انسان چه می‌شود؟

ولی این رونالدو بودن درس بزرگی برای من داشت و آن این بود که انسان‌ها یا خالصانه زندگی می‌کنند یا دورو، که البته شخصیت دورو برش بیشتری در کارها دارد.

چرا ذهن من آزاد نیست؟ بخاطر رایانه.

گاهی اوقات اتفاقاتی می افتد که خود بنده باور می کنم که کریستیانو رونالدو هستم. خدایا مرا کمک کن، بالاخره من کیستم؟

من اگر ذهنم آزاد شود، بیش تر از این ها می توانم بنویسم. متأسفانه وسواس فکری شدید دارم.

شاید این کتاب را به اتمام برسانم دیگر قادر به ادامه دادن به زندگی نباشم به دلیل تکنولوژی. مسئله تکنولوژی است و بشر قرن ۲۱. با رایانه ی فرسوده ای که بنده در اختیار دارم شاید دیگر قادر به ادامه ی زندگی نباشم. باید به حال این بشر گریست که فضای مجازی بر او حکمفرمانی می کند.

به نظر من این دنیا فاقد تعادل است.

متأسفانه در این دنیا آدم های مریض فراوان یافت می شود. آدم هایی که فقط اسم انسان را یدک می کشند و پست تر از حیوانات زندگی می کنند. مانند فامیل و بستگان بنده، همسایگان بنده، گروهی از افراد در جامعه و مثال هایی دیگر که اکنون حضور ذهن ندارم که نامشان را ببرم.

اگر نوشتارم ضعیف است بخاطر رایانه است. به نظر من تمام مشکلات از رایانه و زندگی ماشینی منشأ می گیرد.

من الان ذهنم را آزاد کردم تا بازی امروز آلومینیوم اراک، بینم چه تأثیری بر روی بازی آلومینیوم می گذارد؟ آیا تیم شهرما می برد یا می بازد؟

حتی الانم روی نوشتن جمله‌ی پیش و سواس فکری داشتم. خدایا کمکم کن. انگار قرار نیست این و سواس فکری رهایم کند. ولی من با تمام این شرایط ذهنم را خالی از افکار فراوانم می‌کنم.

من حتی در کودکی در خانه شخصی با بچه‌های همسن خودم گروه کتابخانه منتظران ظهور را تشکیل دادیم ولی متأسفانه پس از مدتی این گروه از سوی دیگران منحل شد. (سال ۱۳۸۷ این گروه را تاسیس کرده بودیم) به دلیل تاسیس این گروه توسط اطرافیان مسخره می‌شدیم.

پس از مدتی در تابستان سال ۱۳۹۰ اقدام به ساخت چلچراغ به عشق مولا امام حسین (ع) گرفتیم ولی آن هم به مرحله اجرا نرسید.

چرا این دنیا دارای نظم نیست. واقعاً برای این دنیای پست متأسفم.

بزرگ ترین مسئله که الان درگیرش هستم این است که به وسیله وسایل الکترونیکی مانند مانیتور و رایانه و ... مدیون دیگران بشوم. والسلام نامه تمام.

متأسفانه فضای مجازی سایه‌ی تلخی بر روی زندگی بشر انداخته است

واقعاً دلم برای خودم می‌سوزد که چطور پرپر شدم بدون حتی هیچ گناهی، در مقابل کسانی را می‌بینم که راه کج می‌روند و سرشان بالا است. واقعاً چرا اینجوری است؟ چرا انسان‌های خوب عذاب می‌بینند؟ من آنقدر آدم خاصی هستم که حتی دوست ندارم از خودم تعریف کنم زیرا باور دارم که ریا می‌شود. پس خداوند عدالت کجاست؟ آدم واقعاً آتش می‌گیرد. کوه اگر

جای من بود تا بحال آب شده بود. اسم من را می توان اسوه استقامت و صبر گذاشت.

بلا تکلیفی بدترین درد است، کاری که خداوند با دنیا انجام داده است. یعنی جهان را بلا تکلیف خلق کرده است و انسان را سرگردان کرده است در این دنیای فانی.

خیلی درد است سالم باشی و دیوانه ات کنند و آنگاه قرص برای تجویز کنند.

البته آلومینیوم بازی امروز را برنده شد. پس شاید بشود گفت که وسواس فکری من یک نوع توهم است. توهمی که از رونالدو بودنم منشأ می گیرد.

شاید این که صدای رایانه ام را زیاد می کنم و صدایش در کوچه میسچد صدای کسانی اس که ۵۰-۱۰۰-۵۰۰ سال پیش می زیسته اند و از این امکانات بسیار نوپا محروم بوده اند، امکاناتی مثل رایانه که قدمت چندانی ندارند.

خدایا این چه وسواس فکری ای هست که دست بردار من نیست. خدایا کمک کن.

درد بزرگی است میان انسان های جاهل زندگی کردن. اکنون در می یابم که حضرت علی (ع) در روزگار خویش چه رنج بزرگی بر دوش کشیده اند.

به نظر من وسواس فکری یکی از بدترین چیزهایی است که می تواند گریبان انسان را بگیرد.

من به دنیای بازی‌های رایانه‌ای جان بخشی می‌کردم و خود را جای شخصیت‌های بازی فرض می‌کردم و داستان سرایی می‌کردم. از نمونه‌های بارز این جان بخشی می‌توان به بازی کالاف دیوتی بلک آپس که بازی تاریخی‌ای هم محسوب می‌شود، نام برد.

من باید از بند وسواس فکری رها بشوم. و راهش این است که دیگر کریستیانو رونالدو در وجود من جایی نداشته باشد. خدایا به ستوه در آمده‌ام. کمکم کن. خدایا کمکم کن.

شاید استرسم از این ناشی می‌شود که در گذشته کاری کرده‌ام که خود انجام نداده‌ام، مربوط به دوران رونالدویی می‌شود.

من انسانی بودم که المپیاد ریاضی رتبه اول شدم ولی مانند مجرم‌ها با من برخورد شد و مانند گلی پرپر شدم، البته اگر ریا محسوب نمی‌شود.

من ذاتاً انسان خجالتی‌ای هستم. اینترنت نباشد، هیچ چیز نیست.

من ۴ فوریه به دنیا آمدم و رونالدو ۵ فوریه به دنیا آمده است و هیچ ربطی به هم نداریم. ولی متأسفانه اکثر سالگرد تولدهایمان با هم تطابق دارد که‌ای کاش این تطابق وجود نداشت.

من از قلیان متنفرم و شاید یکی از دلایلی که از جمع‌ها به دور مانده‌ام و انقدر تنها هستم همین قلیان است.

من وسواس فکری شدید دارم. ، خدایا کمکم کن.

من فکر می کردم که این تطابقات تاریخ تولد و چهره ام با رونالدو خواست خدا بوده است و گر نه رونالدو نمی شدم. و ۴-۵ سال از عمرم را صرف این کار نمی کردم.

من وسواس فکری شدید دارم که از بند آن رهایی پیدا نمی کنم. خدایا کمکم کن.

به نظر من سطح سواد انسان ها در میزان عقلانیت آن ها در برخورد با مسائل مؤثر است. و اگر دارای سطح سواد بالایی باشیم تا این حد انسان های بی گناه را زجر نمی دهیم.

انسان های مریض یک معضل جدی برای جامعه هستند. من همیشه سعی کردم از این انسان ها فاصله بگیرم ولی متأسفانه بر دلم زخم های بزرگی گذاشتند.

من انسان منزوی و به شدت تنهایی هستم.

امروزه انسان ها وابستگی شدیدی به موبایل پیدا کردند و متأسفانه جزئی از زندگی شان محسوب می شود و از زندگی و یاد خدا غافل شده اند.

من شاید دارای ژنتیک خاصی هستم به دلیل دوقلو بودنم و این باعث متمایزی بدون اختیارم در جامعه شده است. و یکی از دلایلی که رو به رونالدو شدن آوردم همین مسئله دوقلو بودنم هست. من رونالدو را انسان معقولی

سنجیدم که الگوی خود قرار دادم ولی از زمانی که به یوونتوس نقل مکان کرد دیگر سرد شدم و کمتر او را دنبال می‌کنم. به نظر من دنیا و جامعه جهانی از رونالدو بت ساخته‌اند و این شرک است که یک انسان تا این حد مغرور و از خود راضی باشد، اخلاقی که متأسفانه به من نیز سرایت کرد. این اخلاق و رفتار برای هواداران و کسانی که رونالدو را الگوی خود قرار می‌دهند مضر است.

من در کوچه مان سگ سیاهی انسان‌نمایی را داریم که به ناموس مردم فحاشی می‌کند و یکی از انسان‌های مریضی است که با من رو به رو شده است متأسفانه. من دنبال دردرس نیستم ولی دردرس در به در دنبال من می‌گردد. انسان‌های مریضی که فقط در کالبد آدمی قرار گرفته‌اند و حتی از حیوان پست تر و کم تر هستند. به نظر من بهترین راه در مواجهه با چنین انسان‌هایی فاصله گرفتن از آنهاست.

چرا از گذشته هیچ فیلم و عکس و سندی موجود نیست؟ این مسئله بنده را آزار می‌دهد. زیرا در دفاع از اعتقاداتمان سند معتبری نداریم.

لعنت بر وسواس فکری که زندگی من را مختل کرده است.

خیلی سخت است در مقابل وحشی‌های انسان‌نما کظم غیظ کنی.

لعنت بر فضای مجازی که زندگی انسان را به مخاطره می‌اندازد.

دورمون پر شده از انسان‌های لاشخور وحشی.

لعنت بر جهل آدمیزاد.

لعنت بر پارتی بازی و فساد درون جامعه.

دکترم گفته اگر وسواس فکری نداشته باشی، اتفاق بدی نمی افتد. یعنی تا این حد وسواس فکری بنده را آزار می دهد. خدایا کمکم کن. شاید من برای مظلومیت به این دنیا آمده ام. فقط از خداوند می خواهم مرا از این وسواس فکری نجات دهد. باید به گفته های دکترم باور داشته باشم و بر خداوند متعال توکل نمایم.

باید یک اراده ی آهنین باشد تا رونالدو بودن را کنار بگذارم. چه اشتباهی کردم که رونالدو شدن را شروع کردم و اکنون تبدیل به عادت شده است و آن را نمی توانم کنار بگذارم ولی از طرفی شرایط خانواده و جامعه مرا مجبور به رونالدو شدن کرد.

پس چرا من آرام و قرار ندارم؟ خدایا کمکم کن.

چه کسی به ما اجازه داده است دیگران را قضاوت کنیم؟ آخه چرا اینقدر بی رحمی؟

و چقدر زجر میکشیم از انسان های غیر متخصص متخصص نما.

روزگار آخرالزمان شده است، برای انسانی که سالم است دارو تجویز می کنند و دیوانه ها آزادانه زندگی می کنند.

۵ سال رونالدو بودن، اصلاً چیز آسانی نیست.

و چه رنجی می کشیم از جهل انسان های بی شعور.

تلگرام نرم افزار ضعیفی است. من نرم افزار فروش ایرانی را به تلگرام ترجیح می دهم.

شاید شخصی با تکنولوژی مشکل دارد و کارهایی خارج از عقلانیت بشر انجام میدهد و باعث افسردگی بیش از پیش بنده می شود. برای مثال آیا مانیتور رایانه را زدن زمین کاری عقلانی است؟

زندگی بشر امروزی متأسفانه وابستگی بیش از حدی به رایانه دارد. متأسفانه رایانه‌ی من زخم‌های بسیاری برداشته است و تبدیل به آینه‌ی دق شده است. آیا می توان مانند سریال قهوه تلخ آقای مهران مدیری به ۲۰۰ سال پیش سفر کرد؟ آیا می توان در زمان سفر کرد؟ زمانی که هیچ کامپیوتری وجود نداشته است. زندگی بشر چگونه بوده است؟ و جامعه آن زمان چگونه بوده است بدون ارتباطات امروزی؟

من در تمام عمرم تنها بوده‌ام ولی برخلاف دیگر انسان‌ها در زمان جنینی تنها نبودم و یک خواهر دوقلو داشته‌ام. شاید همین باعث تمایز من از دیگر انسان‌ها می شود. پس شاید به طور ناخواسته انسان خاصی هستم از لحاظ ژنتیکی. بنده اعتقاد دارم که خاص بودن من را انتخاب کرده است، نه من خاص بودن را. چرا زندگی من انقدر باید تنش داشته باشه در عین حالی که من انسان

پاکی هستم؟ مگر من معصوم هستم؟ مگر من پیامبر هستم؟ مگر من امام هستم؟
خودم شک کردم.

یکی از مسائلی که خیلی من را اذیت می کند مسائل رایانه و فضای کم هارد
و ... است.

من به اشرف مخلوقات بودن انسان شک کردم یعنی انسان انقدر حقیر است
که هارد کامپیوتر بر او حکمفرانی کند.

من تقریباً ۵ سال است که درگیر رونالدو هستم و دائماً کلیپ های میکس
شده اش را تماشا می کنم اعم از هیجانی و انگیزشی و تکنیک هایش و ... یعنی
انقدر تباه هستم خدایی نکرده. خخخخ.

تحقیر کردن کار انسان های پست بی همه چیز و از خدا بی خبر است.

متأسفانه انسان های مریض در جامعه فراوان هستند.

من احساس می کنم که بیش از حد تنها هستم. انسان امروز وابسته به
تکنولوژی و مخصوصاً موبایل شده است. طوری که گویی بدون موبایل
زندگی اش فلج می شود به قول بزرگی.

چرا از رونالدو در جامعه جهانی یک بت ساخته شده است طوری که
متأسفانه بنده ۵ سال بنده اش بوده ام. حالا خوشتیپ هستی که هستی، دیگر
اعوذ بال. . خدا نیستی که.

من با سگ سیاه‌ی انسان‌نمایی در زندگی‌ام برخورد داشتم که وحشی‌خاطر بنده را مکدر کرده بود.

چرا از گذشتگان تصویری دردسترس نیست، همین کار را خراب می‌کند، زیرا مدرک محکمی از گذشته وجود ندارد.

قد من و رونالدو چالش بزرگ و مهمی در زندگی من بوده است، یعنی دائماً در این ۵ سال سعی می‌کردم که هم قد رونالدو شوم و به همین دلیل روی پنجه راه می‌رفتم، شاید در این مدت بعضی‌ها با تعجب به من نگاه می‌کردند ولی از راز این قد بلندی کردن خبر نداشتند ولی الان از طریق این کتاب صراحتاً اعلام می‌کنم و واقعاً هم در این مدت به معنای واقعی کلمه از نظر جسمی و روحی اذیت شدم.

شاید شخصی از تکنولوژی خوشش نمی‌آید و من به نظرش احترام گذاشتم و این امر باعث افت تحصیلی من در سال سوم دبیرستان شد. چون یک بار باخشم به مانیتور کامپیوتر ضربه وارد کرد و از دوران کودکی نیز ما را از کامپیوتر دور نگه میداشت مانند پسر گذاشتن بر روی کامپیوتر.

نمی‌دانم چرا در باور انسان گنجانده شده است که کامپیوتر=حیات. بابا اون آب بود که مایه حیات بود. خخخخ.

یکی از دلایلی که نمیتونم بنویسم همین مانیتور است که برای من تبدیل به آینه‌ی دق شده است. چرا این اتفاقات باید برای من بیفتد، آخه کی با چکش

میاد بزنه رو دکمه‌ی پاور کیس که حالا آینه‌ی دق برای من شده است. اتفاقات نیست در جهان!!!!!!

کامپیوتر همه جا هست حتی در ۲۰۰ سال قبل سریال قهوه‌ی تلخ.
خخخخخخ

حالا میفهمم چرا در بچگی هر جا میرفتم دنبال کامپیوتر بودم.
این که فکر کنی دو نفر هستی، یک فاجعه‌ی بزرگ است. من یک نفر
بیش تر نیستم. و واقعا سخت است که از جو رونالدو بودنم بیرون بیایم.
اگر فضای مجازی نبود شخصیتی به نام کریستیانو رونالدو یا همان سی آر
سون هم نبود. این کار رسانه‌ها است که شخصیت رونالدو را تا این حد بزرگ
کردند.

رونالدو مغرور است و همین اخلاقش کار دستم داد. خیلی نسبت به قبل
اذیت شدم.

چرا اگر به مانیتور خلدش‌ای وارد شود به روحم ضربه وارد می‌شود مگر
انسان اشرف مخلوقات نیست؟ پس چرا انقدر ضعیف است و زندگی اش به
یک جسم ناچیز وابسته است؟ یا مثلا خط و خشی که روی دکمه پاور کیس
افتاده است انگار که آن خط و خش بر جانم افتاده است؟ واقعا برای این انسان
از ته قلبم متأسفم.

بحث دیگری که وجود دارد این است که نوجوانان و جوانان امروزی الگوی کاملاً اشتباه و بیهوده را برای خود انتخاب می‌کنند. یعنی به صورت کاملاً واضح مشخص است که این الگو مغایر با دین و اخلاق و انسانیت است ولی متأسفانه خیل عظیمی از جامعه به پیروی از این الگو رو می‌آورند. برای مثال خواننده‌ای زیزمینی به نام امیر تتلو در اوایل کارش. البته امیر تتلو به تازگی تغییر شخصیت داده و تا حدودی به اوایل کارش برگشته است. و این جزو تعجب‌های بزرگ زندگی بنده است. و برایم یک علامت سؤال بزرگ بوده است که انسان‌ها چگونه اینقدر تباه هستند.

بی‌غیرتی در اطراف من موج می‌زند.

من به تماشای فیلم و سریال هیچ علاقه‌ای ندارم. شاید به خاطر این که در ناخداگاهم این طور تعریف شده است که دیدن فیلم و سریال ستم در حق گذشتگان است که از این نعمت محروم بودند. با این توصیفات از خودم باز هم از طرف اطرافیان تحقیر می‌شوم و واقعا در حیرتم که چرا تحقیر می‌شوم متأسفانه.

الان برای مثال تصویر مانیتور کمی ضعیف شده است و این روح و جان من را می‌رنجاند. مگر ما اشرف مخلوقات نیستیم؟ من احساس سرخوردگی می‌کنم.

برادرم من را به مرحله بیچارگی در زندگی رسانده است. به قول شاعر که می‌فرماید: ما را به خیر تو امید نیست شر مرسان. هر چه من در زندگی شاهکار زدم. اطرافیانم به خصوص برادر بزرگم خرابش کرده است. به همین سبب در زندگی سرخورده شده‌ام و دیگر انگیزه‌ای برای تکرار موفقیت‌هایم ندارم.

من برای رفع وسواس فکری‌ام و برگشتن به خود واقعی‌ام از تکنیک اتوبوس استفاده می‌کنم که روانشناس بنده به من توصیه کردند.

من در زندگی زجر زیادی کشیدم و سختی زیادی متحمل شده‌ام. یعنی انسانی نبودم که در پر قو بزرگ شده باشم. یعنی من هیچ وقت جای خواب نداشته‌ام. بعد از کنکور سومم من صاحب یک تخت خواب شدم. یعنی بعد از بیست سالگی‌ام صاحب یک تخت خواب شدم. شاید قسمت من در زندگی اینگونه بوده است که همیشه با بغض و سختی زندگی کنم.

سکوتی می‌کنم بالاتر از فریادها. لاشخورانی دور مرا فرا گرفته‌اند متأسفانه.

به نظر من این دنیا تعادل ندارد، یعنی یا صفر است یا صد.

گاهی اوقات فکر می‌کنم هم قد رونالدو هستم و گاهی اوقات فکر می‌کنم هم قد مسی. و این یک فاجعه‌ی دیگر در زندگی بنده است.

من ذاتاً انسان کم رو و خجالتی هستم. من از فساد جنسی متنفرم و بسیار مرا آزار می‌دهد. شاید بعضی از اتفاقات در زندگی من رخ نمی‌داد. به طور کلی مسیر زندگی بنده تغییر می‌کرد. و بنده به اعتقادی رسیدم که در زندگی بشر

حتی لحظه‌ها هم می‌توانند سرنوشت زندگی انسان را تعیین کنند و اتفاقاتی هر چند کوچک می‌توانند روی زندگی انسان تأثیرگذار باشند.

تلویزیون تبدیل به یکی از مهم‌ترین وسایل خانه شده است. به طوی که گویی انسان نمی‌تواند بدون تلویزیون به زندگی اش ادامه دهد. و واقعاً جمله‌ای که می‌گوید جنگ نرم وجود دارد، صحت دارد. به مانند جنگ نرم می‌ماند جدال‌ها در فضای مجازی.

من انسان بسیار تنهایی هستم و دقیقاً نمی‌دانم این تنها بودن از کجا ناشی می‌شود و همین تنها بودن بیش از حد بود که باعث شد این فکرهای دیوانه کننده به سمت من بیاید و من رو به رونالدو شدن بیاورم.

گذشته‌ی پرافتخار من کاملاً نابود شده است و این زندگی کنونی‌ام خاکسترهای به جامانده از زندگی به آتش کشیده شده است.

من همه جا و همیشه تنها بودم و هستم و احتمالاً خواهم بود. احساس می‌کنم که مرد تنهای خدا هستم.

من از رقصیدن متنفرم و اعتقاد دارم که مرد باید سنگین باشد و درک نمی‌کنم بعضی از افراد چگونه در جمع رو به این جلف کاری‌ها می‌آورند.

من همیشه در مدرسه تنها بودم و هم نیمکتی هیچ وقت نداشتم. گاهی اوقات به خود شک می‌کنم که چرا انقدر تنها هستم. مگر من معصوم هستم؟

بنده اعتقاد دارم که دنیا و زندگی باید از خود مایه و آب داشته باشد و ما به زور نمی‌توانیم تمدنی تشکیل بدهیم. همین مسئله باعث بیرون ماندن من از خانه در بسیاری از شب‌ها و روزها شود. از این رو بسیار زجر کشیدم که فکر کردن به آن دوران مرا بسیار آزرده خاطر می‌کند.

بنده حتی یک دوست هم در این دنیا ندارم. البته فضای مجازی در این امر بسار تأثیرگذار است. برای مثال اگر موبایل نباشد چگونه می‌خواهید با دوستان خود ارتباط برقرار کنید؟ من هم با فضای مجازی به مشکل خورده‌ام همان‌طور که قبلاً مطلع شده‌اید. شاید بنده مثل گذشتگان زندگی می‌کنم و خودم را از تکنوژی و امکانات امروزی محروم کرده‌ام.

من دورانی بر روی لایواکشن انیمیش شیرشاه خیمه زده بودم. در این انیمیشن حیوانات صحبت می‌کنند و دارای تمدنی هستند و خودم را طبق قضیه رونالدو بودنم جای شخصیت انیمیشن می‌گذاشتم.

مسئله‌ی دیگر نگاه نکردن شخصی به دوربین هنگام عکاسی است شاید احساس می‌کند حق عکس گرفتن ندارد در حالی که گذشتگان از وجود چنین امکاناتی محروم بوده‌اند.

من الان روی سریال قهوه تلخ آقای مهران مدیری خیمه زده‌ام. سریال درباره یک فردی است که یک قهوه تلخ می‌خورد و به ۲۰۰ سال پیش سفر می‌کند. زمانی که کامپیوتر وجود نداشته است و زندگی انسان ساده بوده است.

خدایا کمکم کن.

یک عقاب همیشه تنهاست ولی لاشخورا همیشه با هم هستند.

تلویزیون نباشد، رئال مادرید هم وجود ندارد. تمام شد و رفت.

آیا می‌توانی یک روز بدون موبایل زندگی کنی؟ پس چی شد اون اشرف

مخلوفات ... ؟

فیلم آواتار را دیده اید؟ این فیلم به نوعی زندگی بنده می‌باشد. فیلم داستان

مردی است که با ذهنش به وجود موجود دیگری می‌رود و توانایی کنترل

شخص دیگری را دارد. این فیلم جزو پرفروش ترین فیلم‌های تاریخ سینمای

جهان می‌باشد.

من بسیار انسان زودرنجی هستم و در برابر واکنش‌های مردم زودرنج هستم.

یا امام زمان (عج). آقا جان خودتون کمکمون کنید.

این اینترنت چیست که همگان را به خود وابسته کرده است.

تا زمانی که رونالدو بودم دیگران بنده‌ی من بودند ولی وقتی خود واقعی‌ام

هستم من بنده‌ی دیگران می‌شوم یعنی تفاوت از زمین تا آسمان است و این

موضوع به شدت بنده را آزار می‌دهد.

من سن برایم واقعا بی معنی شده است یعنی واقعا نمی دانم چه سن و سالی دارم و در چه زمانی زندگی می کنم به خاطر رونالدو بودم و این واقعا آزار دهنده است.

تکنولوژی و رایانه دست و بال مرا بسته است و مرا از انجام هر گونه فعالیتی در دنیای امروزی منع کرده است متأسفانه.

بیکاری معضل بسیار بدی است. به نظر من انسان همیشه باید در تکاپو و تلاش باشد و کاری برای انجام دادن داشته باشد.

من احساس می کردم که رونالدو بودم کار خدا و خواست خدا بوده است و گر نه هیچ وقت دست به همچنین کاری نمی زدم و زندگی عادی خود را دنبال می کردم.

در زمان رونالدو بودم هورمون آدرنالین زیاد در درون بدنم ترشح می شد و هیجانم بالا بود.

شاید صدای زیاد کامپیوترم که در کوچه میپیچد صدای اعتراض به اوضاع دنیا و روزگار است. روزگاری که بشر اسیر و زندانی تکنولوژی و کامپیوتر است.

به دلیل تکنولوژی و کامپیوتر روزها و شبهای وحشتناکی را در بیرون از خانه سپری کردم روزها و شبهایی که به یاد آوردنشان واقعا آزرده خاطر می کند.

من در طول زندگی‌ام پیاده روی زیاد داشتم به طوری که پیاده روی‌ام از زمان استفاده‌ام از ماشین به مراتب بیشتر بوده است.

کریستیانو رونالدو چه شخصی است که برایش آهنگ هم خوانده‌اند. شخصی به نام علیرضا ظریف برای رونالدو آهنگ خوانده است.

من هیچ وقت نه به کسی ظلم کرده‌ام و نه زیر بار ظلم می‌روم. این درسی است که از مولا حسین (ع) گرفته‌ام. و واقعا هم این قضیه شوخی بردار نیست. سخت است در برابر ظالمان و زورگویان قد علم کردن.

من کتاب رونالدو تولد یک قهرمان را خوانده‌ام. چیز خاصی ندارد که من بتوانم در کتابم عرضه کنم.

تکنیک اتوبوس چه می‌گوید؟ می‌گوید که افکار و احساسات ما را نمی‌توانند تحت کنترل قرار دهند. من باید این جمله را سرلوحه کار خود قرار دهم تا بتوانم کتابم را بنویسم.

الان شروعی دیگر بر کتابم می‌باشد زیرا افکار و احساساتم را کنار گذاشتم. رونالدو هم روزی پیر می‌شود. پس چرا انقدر مغرور است.

من جزو قشر مسضعف جامعه هستم. اینطوری حس میشود. یعنی همیشه در خانه هستم. تازه با این توصیفات که همیشه در خانه به سر می‌برم زخم‌هایی بر دلم خورده است. آخه مظلومیت تا چه حد.

اگر به تیپ و قیافه باشد که ما از همه سرتریم. پس این غرور اطرافیان از کجا می‌آید. باعینک دودی فخر می‌فروشند. آخه انسان چقدر باید خوار و حقیر باشد که از خود مایه‌ای نداشته باشد و از عینک دودی مایه بگذارد. اصلاً از گذشته می‌گویند درخت هرچه پر بارتر، افتاده تر. کسی که چیزی از خود ندارد و در اصطلاح چیزی بارش نیست خیلی باد دارد و خودنمایی می‌کند.

نتیجه می‌شود که چه انسان‌های لاشخوری دور ما را گرفته‌اند.

آیا می‌شود به دوران زکریای رازی و ابن سینا سفر کرد. زمانی که دانشگاه‌های امروزی وجود نداشته است. شاید به همین دلیل است که بنده میل و رغبتی به تحصیل در دانشگاه‌های امروزی ندارم. زیرا معتقدم که ستم و ظلمی در حق دانشمندان گذشته است.

در زمانه ما تقریباً همه چیز به صورت غیرحضور و اینترنتی است اعم از ثبت نام کنکور، اعلام نتایج، انتخاب واحد، کارنامه و ...

کرونا با آمدنش فوایدی نیز داشت یعنی برخی از حقایق آشکار شد. زیرا با آمدن آموزش مجازی به مشکل آموزشی خوردیم و برخی از حقایق تلخ آشکار شد.

قدمت اراک به دوران قاجاریه برمی‌گردد و بازار اراک و حمام چهارفصل از آثار به جامانده از آن دوران است و نام قدیمی اراک سلطان آباد است و سوغات آن نیز فتیر است.

دنیا متمرکز نیست که از من توقع داشته باشید متمرکز باشم.

من از تبعیض نژادی به شدت متنفرم. چیزی که به صورت کم رنگ در اطرافمان نیز حس می‌شود. معذرت می‌خواهم ولی اگر قرار به تبعیض نژادی باشد باید نژاد خیکی‌ها با نژاد ما که بدنمان حتی یک درصد هم چربی ندارد جدا شود.

این همه داغ بر روی دل من گذاشتند چه می‌شود؟ خدایا من به عدالت شک کردم. من هر چه شاهکار زدم اطرافیانم فقط خرابش کردند. هیچ گذشته‌ای نمانده. چه شد آن گذشته‌ی پر افتخار من؟ قلب انسان درد می‌گیرد. این است که بی‌انگیزه شدم. زندگی‌ای که به آتش کشیده شد والان خاکسترهای زندگیم فقط باقی مانده است. شاید قسمت من در زندگی حیف شدن و مظلومیت بوده است. خدایا راضی هستم به رضایت.

انسان چقدر باید خوار و خفیف باشد که به محل زندگی اش افتخار کند و دیگری را به این بهانه تمسخر کند. همه جا زمین خدا و آسمان خداوند است و قبل از این که مورد تمسخر قرار بگیرم بابت این موضوعات، اصلاً به این موضوعات توجه نمی‌کردیم و این انسان‌های خوار و پست هستند که این بحث‌ها و موضوعات را درست می‌کنند. یعنی انسان تا این حد بی‌مایه و بی‌شعور و بی‌تربیت و ...

من رونالدو نیستم. زمانی دوست داشتم که رونالدو شوم ولی الان به هیچ وجه نمیخواهم رونالدو باشم. میخواهم خودم باشم. خود واقعیم. خدایا کمکم کن.

گاهی اوقات احساس می‌کنم خیلی مظلوم هستم. خیلی.

کوه بود جای من تا به حال آب شده بود.

دنیا دنیای نامردی است یعنی آخرالزمان شده است هر کس پارتی داشته باشد همه چی دارد پس تکلیف ما قشر انسان جامعه چه می‌شود البته که تنها پارتی من خدا است.

می‌ترسم این تنهایی من آخر کار دست من بدهد من کار به کسی ندارم ولی دیگران انگار کار با من دارند و همین مسئله باعث تنش می‌شود.

من برای رسیدن به این مرحله از زندگی رنج و سختی بسیاری متحمل شده‌ام البته که شیرینی زندگی به همین بالا و پایین‌هاست ولی خب بعضی اوقات زندگی خیلی سخت می‌گیرد و این در حالی است که بنده هیچ جرمی مرتکب نشده‌ام.

پدرم شیمیایی دوران جنگ است و آثار به جا مانده از دوران جنگ در ریه‌های او نمایان است و به همین دلیل اعصاب ضعیفی دارد و از این رو خانه‌ی ما به مانند یک منطقه‌ی جنگی می‌ماند و این مسئله شخصیت همه‌ی ما را تحت الشعاع خود قرار داده است. یعنی حتی در خانه خودمان هم راحت نیستیم و

باید خیلی با احتیاط رفتار کنیم. رفتارهایی که در خانه‌ی دیگران خیلی عادی است.

تا زمانی که رونالدو بودم هیچ بار مسئولیتی حس نمی کردم ولی وقتی خودم باشم انتظارات از من می رود. این مرا آزار می دهد که چرا خودم هستم انگار برش ندارم ولی وقتی دورو می شوم کارهایم جلو می رود یا شایدم به اشتباه احساس می کنم.

واقعاً دل شیر می خواهد جای من زندگی کردن.

من سال ۹۶ اقدام به ورود نیروی هوایی ارتش کردم که با حاشیه‌هایی همراه بود. تهمت ناموسی سگ سیاه کوچی باعث مخدش شدن اعصاب بنده و در نتیجه تأثیر بر روی عملکرد من در آزمون ورودی ارتش و امتحان‌های ترمیم نمره نهایی سال سوم دبیرستانم شد. خدا لعنت کند انسان‌های مریض و ظالمان دنیا را.

لعنت الله على قوم الظالمين.

ولی وقتی از رونالدو بودم بیرون می آیم برمی گردیم به شخصی (غیر از خودم) بی اعصاب و خشن که ادعای خدایی می کند و خون همگان را در شیشه می کند و سر می کشد. من این رونالدو بودن را به خاطر خانواده‌ام انجام می دادم.

یواش یواش رونالدو داره از وجود من بیرون می رود.

من در زندانی به نام سی آر سون زندگی می کردم.

چند سال است در دنیای خیالی ای که درست کردم در حال زندگی کردن

هستم.

شخصی اصلاً اعصاب زندگی ندارد و تأثیرش را بر روی ما می توانید مشاهده کنید.

من به دلیل اینکه شخصی مانیتور کامپیوتر را بر زمین کوبیده است از زندگی نا امید شده ام.

گاهی اوقات دلم به حال خودم می سوزد که چگونه حیف شده ام. دنیا عادل نیست.

من به واسطه‌ی رونالدو بودنم یک طبقه خانه در اختیار گرفتم. شاید اگر رونالدو هم نبودم این اتفاق می افتاد، این است که من خودم را گم کردم.

منمو جدال با نامردهای وحشی ای که از خدا بی خبر هستند.

هر چه با شرافت تر می‌خواهی زندگی کنی، تنها تر می‌شوی.

همان شخصی که به مانیتور صدمه زده است باعث صدمه زدن به سلامت روحی بنده شده است.

می‌خواهم ذهنم را خالی کنم بلکه از دست روحی که بر من تسلط یافته است نجات یابم.

من یک دندانم را در راه رونالدو بودن از دست دادم. چه روزگار نامردی است.

متأسفانه یا خوشبختانه رونالدو جزئی از زندگی بنده شده است.

رونالدو هم قدرت رسانه‌ها را در اختیار دارد و گر نه هیچی نیست.

کنکور سال ۱۳۹۴ را محمد کمال آبادی فراهانی شرکت کرد ولی سال ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ را کریستیانو رونالدو شرکت کرد. جالب نیست؟؟؟؟!!!!

سه کنکور اولم را با پای پیاده به خانه برگشتم. یک مسافت طولانی. اگر ریا نشود من در طول زندگی‌ام پیاده روی زیاد داشته‌ام.

امام علی (ع) می‌فرمایند: مراقب افکارت باش که گفتارت می‌شود

مراقب گفتارت باش که رفتارت می‌شود

مراقب رفتارت باش که عادت می‌شود

مراقب عادتت باش که شخصیت می‌شود

مراقب شخصیتت باش که سرنوشت می‌شود

این حدیث را باید با آب طلا نوشت.

چرا شخصی مثل من با چنین مختصات‌ی باید از جامعه کنار گذاشته شود؟

کار بسیار زشتی است اسم گذاشتن بر روی دیگران. کار بسیار زشتی است شخصیت دیگران را خورد کردن. شاید جزو گناهان کبیره باشد.

خداوند در آیه ی ۶۴ سوره مبارکه عنکبوت می فرماید: این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست؛ و زندگی واقعی سرای آخرت است. اگر می دانستند.

و واقعا هم به این شکل است. دنیای بازی رم و گرافیک و تباهی است. حضرت علی (ع) می فرماید: ارزش این دنیا نزد من از آب بینی بزرگی ارزش تر است.

شاید احساس می کردم زمانی که رونالدو هستم صاحب کل دنیا هستم و به واقع این اتفاق هم می افتاد.

و احساس می کردم معافیت سربازیم کار رونالدو است در حالی که با سابقه جبهه ی پدرم از سربازی معاف شده بودم.

من از توهم و خیالات واقعا خسته شده ام و می خواهم واقعی باشم. خود واقعیم. ولی رو به رو شدن با واقعیت هم دل شیر می خواهد.

یکی از توهماتم این گونه بود که فیلم می گذاشتم ولی تماشا نمی کردم و به صدای آن بسنده می کردم زیرا اعتقاد داشتم که خودم داخل آن فیلم هستم و یکی از نقش های فیلم را بر عهده دارم.

من الان دارای بهترین امکانات هستم ولی چرا هنوز تنها هستم. شاید قسمت بنده در دنیا تنهایی بوده است. من تمام زندگی ام را در طبق اخلاص گذاشته ام و آوارگی زیادی کشیدم. روزها و شب های وحشتناکی در بیرون از خانه که

حتی به یاد آوردنشان هم مرا آزرده خاطر می‌کند. تمام این آوارگی‌ها و اوقات تلخی اگر گفتید برای چه بوده است؟ درست حدس زدید برای کامپیوتر بوده است.

خود واقعی بنده پس زده شده است به همین دلیل تصمیم گرفتم شخصیتی به نام کریستیانو رونالدو شوم. شاید برای این مردم نقش بازی کنی بیشتر قبولت دارند

خود واقعیم شاید خیلی پاک و زلال بوده است که مردم تحمل بنده را نداشته‌اند.

دل من پر از زخم‌هایی است که از مردم برداشته است.

آیا بلندی قد یک امتیاز محسوب می‌شود؟ از نظر من که خیلی روی قد متمرکز شده بودم این طور به نظر می‌رسید. خب من چند سانت قدم از رونالدو کم تر است و همین موضوع باعث شد خودم را دست کم بگیرم چون فکر می‌کردم رونالدو هستم و من گاهی اوقات مرز بین زندگی و مرگ را هم گذر می‌کردم و این موضوع قد چندسال مرا به شدت آزار داده است.

رونالدو مغرور است و البته که این غرور به من هم منتقل شده است و از این رو شخصیت بنده نیز دگرگون شد.

همان شخصی که بنده را دائما مسخره می‌کرد الان وبال گردن پدر و مادر خود است. خدایا عدالت کو؟

من از پارتی بازی و فساد درون جامعه متنفرم.

فساد و پارتی بازی ای که به عینه در مقابل خود می بینیم. پس حق پایمال شده ما چه می شود؟

حقوقی که از دیگران ضایع شده است و به کسی که لایقش نیست داده می شود و باپرویی هر چه تمام تر در مقابل چشمان ما زندگی می کنند و تازه ما را هم مسخره می کنند. این جاست که نتیجه می شود که آخرالزمان شده است. این کسانی که با پارتی بر سر کار می آیند مثال بارز لاشخوران هستند که در کالبد انسان هستند.

من وابستگی به شخصی پیدا کرده بودم به خاطر شباهتش به کریستیانو رونالدو. فکر می کردم این شباهتش می تواند برای من کارساز باشد.

تنهام. تنهای تنها

الان اگر به گذشته برمی گشتم کاری می کردم که این شباهت تاریخ تولد و چهره ام با کریستیانو رونالدو پیش نیاید. و زندگی عادی خودم را داشته باشم. چون در دوران رونالدو بودنم که فکر می کردم این تشابهات کار خدا بوده است به پوچی هم رسیده بودم و این مرا خیلی آزار می دهد.

یا امام زمان مگر من امام حسین هستم که باید زندگی اینطوری باشد. انقدر مظلومانه زندگی کنم. انقدر مورد ظلم و ستم قرار بگیرم. یا امام زمان خودت کمکم کن.

کوه جای من بود تا به حال آب شده بود. چه وضعش هست؟

جای من بودن اصلاً کار راحتی نیست.

من دو ترم اول در دانشگاه مشروط شدم به واسطه‌ی رونالدو بودنم. انگار اصلاً مرده‌ام.

حیف من. واقعا حیف به این بچه ...

در شکم مادرمان به بند ناف اویزان بودیم. در این دنیا به سیم شارژر. دنیای پست و حقیر و بی‌ارزش.

متأسفانه فضای مجازی بخشی از هویت ما را تشکیل می‌دهد در این زمانه. من یک نفر هستم نه دو نفر. من محمد کمال آبادی فراهانی هستم نه کریستیانو رونالدو.

یک اراده‌ی آهنین می‌خواهد تا از این جو بیرون بیایم. یکی از دلایلی که رو به رونالدو شدن آوردم تنهایی و بیرون افتادن از جامعه بود.

دو شخصیتی شدن جزو بدترین بیماری‌هایی است که می‌تواند گریبان انسان را بگیرد ولی من دیگر نمی‌خواهم رونالدو باشم.

بعضی‌ها سوءاستفاده گران خوبی هستند.

در جامعه گاهی اوقات به من با تعجب نگاه می‌کنند به واسطه‌ی رونالدو بودنم.

من دوره‌ای روی فیلم‌های تاریخی خیمه زده بود ولی چه فایده ... به آن دوران که نمی‌شود سفر کرد یا به درون فیلم که نمی‌شود رفت.

ریا نباشد من انسان خانگی هستم یعنی اکثر زمان عمرم در خانه می‌گذرد مگر آنکه مجبور شوم برای رفتن به دانشگاه، آن موقع است که از خانه بیرون می‌روم یعنی اگر کار خیلی ضروری‌ای باشد به ندرت از خانه بیرون می‌شوم. خدا نگذرد از کسی که روی دکمه‌ی پاور کیس ما خط انداخته است که همیشه جلوی چشم ماست و همیشه داغ دلمان تازه می‌شود.

کاش می‌شد کامپیوتر را از وسایل ضروری خانه حذف کرد. ای کاش می‌شد.

من در این راه کارهایی انجام داده‌ام مانند تماشای فیلم‌های تاریخی و به سبک گذشتگان زندگی کردن. اگر یک نفر از ۱۰۰ سال گذشته در زمان ما زنده شود با دیدن امکانات و وسایل امروزی سخته می‌کند و دوباره مسافر دنیای آخرت می‌شود.

الان در تابستان سال ۱۳۹۹ هستیم و من در شهر اراک، شهر زادگاهم در حال نوشتن این کتاب هستم.

تا بحال به این فکر کرده‌ای که چقدر وقت‌مان بیهوده تلف می‌شود. تا به حال به این فکر کرده اید که کسی انتظار خاصی از شما ندارد؟ اگر از انسان‌ها انتظار

یک مهارت می‌رفت نتیجه‌ی بهتری می‌گرفتیم و انسان‌های با بازدهی بالاتری تحویل جامعه می‌دادیم.

شخصی اعصاب ضعیفی دارد و جو خانواده طوری است که در آن راحت نیستیم و همیشه استرس داریم پس مشخص است که انسان عادی از برآیند این خانواده بیرون نمی‌آید.

شاید ریشه این ضعیفی اعصاب این شخص به جنگ ایران و عراق برمی‌گردد. شاید موج انفجار او را گرفته است. باید به او حق داد ولی در هر صورت زندگی با این گونه افراد سخت است و شیرینی خاص خود را هم دارد.

اینه که الان از خانواده رانده شدیم. از جامعه رانده شدیم. هیچ دوست و رفیقی هم ندارم. آیا از من تنهاتر کسی هست؟ من با این فرهنگ بزرگ شدم. فرهنگ خودساختگی. یعنی روی پای خودم بایستم.

تا به حال حتی یک دقیقه هم چشمم به دیدن ماهواره آلوده نشده است. آیا انسانی با این مختصات در این روزگار پیدا می‌کنید؟

در دوران رونالدو بودن ارزش پول برای من بی‌معنی شده بود و مفهومی ناشناس برای من داشت. به همین دلیل بنده به پوچی رسیدم زیرا فکر می‌کردم در دنیای خیالی‌ام به همه چی رسیده‌ام.

امان از دست وسواس فکری. با خودم یک قرار گذاشتم که به مدت یک هفته خودم باشم تا اوضاع به شرایط قبل برگردد.

انگار ناف بنده را با مظلومیت بریده‌اند. آخه چقدر ظلم. بسه دیگه. اگر جای من کوه بود تا به حال آب شده بود.

دنیا نامردتر از این حرف‌ها است که بتوانیم به آن اعتماد و تکیه کنیم شاید من از رونالدو بودنم دست بکشم دیگر انقدر عزیز نباشم و فشارها بر روی من زیاد شود.

من اگر به گذشته بر می‌گشتم کاری می‌کردم که تاریخ تولدم جدا از تاریخ تولد کریستیانو رونالدو باشد و پرت باشد.

دیوانگی شخصی مرا دیوانه کرد.

دنیا چرا شور و حال ندارد مانند گذشته؟ از وقتی که اسیر تکنولوژی شدیم این بلا سرمان آمد.

مگر خودم از زندگانی خیر دیدم؟ پاسخ خود را خیر می‌دهم. یک اراده‌ی قوی باید وجود داشته باشد تا رونالدو بودن را کنار بگذارم. گاهی اوقات دلم برای خودم خیلی می‌سوزد. چنین بچه‌ی نازنینی باید همچین وضعیتی داشته باشد.

چطور دلشان می‌آید اینطوری ظلم کنند. یا امام زمان.

این کتاب فریاد مظلومیت من است بلکه کسی بشنود.

جامعه‌ای که پر شده است از فساد و پارتی بازی. هر کس زورش برسد سر کار می‌رود و آن کسی که راه حق را می‌رود سرش بی‌کلاه می‌ماند.

یعنی خاک بر سر انسان که خبر مرگش اشرف مخلوقات است که بنده‌ی فضای مجازی شده است.

در دوران جوانی عاقلانه تر زندگی کنید.

خدایا من که نه به کسی ظلم کرده‌ام و یک عمر با شرافت زندگی کرده‌ام. چرا باید سهمم این باشد؟ اصلاً عادلانه نیست.

جامعه و خانه پر از انسان‌های مریض است و انسان‌های عاقل چه رنجی می‌کشند از انسان‌های مریض.

من از بی‌هدفی و بی‌نظمی متنفرم.

انگار ناف خانواده ما را با جنگ و دعوا و عصبانیت بریده‌اند.

دنیا ناقص است. گناه ما چیست؟

خداوند لعنت کند کسانی را که به این طرز فجیع ظلم می‌کنند.

لعنت الله على قوم الظالمين

واقعاً درد بزرگیست که احمق‌ها و بی‌شعورها پیرت کنند در حالی که برحق هستی.

یک دیوانه یک سنگ را در چاه می‌اندازد و صد عاقل در بیرون آوردن آن سنگ عاجز هستند.

اگر کوه جای من بود با این ظلم‌های سنگینی که شده است تا به حال آب شده بود.

می‌دونی جای من بودن اصلاً کار راحتی نیست. این که برحق باشی و بهت ظلم ناروا کنند اصلاً کار راحتی نیست.

الان می‌فهمم چرا میگن یک عقاب همیشه تنها است ولی لاشخورا همیشه با هم هستند.

سگ سیاه محل را باید اعدام کنند.

چرا مردم دست از تلگرام بر نمی‌دارند؟ الان مثلاً پروکسی‌ای که استفاده می‌کنم نامش ماکروسافت است. خب این چه ربطی دارد به ماکروسافت ویندوز که اعصاب من به می‌ریزد. این هم تاثیر لاشخورها بر بنده است. این دیوانگی.

چرا انسان‌های آرام رنج می‌بینند؟

با این اعصاب خورد انتظار درس خواندن هم دارند من هرچه افتخار کسب

کردم راهی خاک شد. فقط کم مانده است خودم را هم راهی خاک کنند. در

حال حاضر من یک انسان مرده هستم به لطف دوستان.

اعصابم از این که خدشه‌ای به مانیتور وارد شده است خورد است. خاک

تو سر انسان که خبر مرگش اشرف مخلوقات است که جاننش به یک مانیتور

بند است. من اشرف بودن انسان در بین مخلوقات را قبول ندارم. شاید ما همان انسان‌های عصر حجر و غارنشین هستیم که به این شکل درآمده ایم.

دنیا، دنیای نامردی است هرچقدر خوبی کنی بدتر جوابت را میدهد.

من دانشجو هستم ولی اصلاً اینقدر این چندسال از خود بی خود شدم که نمی‌دونم چه رشته‌ای و کدام دانشگاه قبول شده‌ام. البته این که از شانس بد من همان رشته و دانشگاه شخصی قبول شده‌ام در این حواس پرتی بی‌تاثیر نبوده است.

خیلی تنها هستم. همیشه تنها بودم. می‌ترسم این تنهایی آخر برایم شر شود. چه کسی به انسان‌ها این حق را می‌دهد که دیگران را مسخره کند. اسم گذاشتن بر روی دیگری سنت اشتباهی است که به من طعم تلخ آن را چشاندند. این کارها کار انسان‌های از خدا بی‌خبر است.

هارد اکسترنال!!!! خاک تو سرت انسان خبر مرگت اشرف مخلوقاتی!!!!

من انگار برای مظلومیت به دنیا آمده‌ام.

من تک و تنها هستم و با اون خدایی که بالای سرم است.

من می‌گویم لاشخور شما میشنوی لاشخور باید بیای بینی چه به روزگار من آورده‌اند

من همون بچه‌ای بودم که از بین اون همه جمعیت به خاطر پیشرفت تراز تحصیلی تو سالن پر از جمعیت تشویق میشدم چی شد اون بچه؟؟؟ با اون بچه چکار کردند؟؟؟؟!!!! فقط باید خون گریست. به امام زمان قسم دلم خونه ...

واقعاً بحران دشواری است دو شخصیتی شدن. به شما توصیه می‌کنم هرگز این کار را انجام ندهید. من هم فکر می‌کردم این‌ها کار خدا است.

از الان، از اولین دقائق چهارشنبه ۱ مرداد دیگر می‌خواهم خودم باشم نه کریستیانو رونالدو. می‌خواهم خودم باشم خود واقعیم.

شیر همیشه شیر است و کفتار همیشه کفتار. این جمله از ذهن ناقص تراوش می‌کند. دنیا ناقص است پس نتیجه می‌شود که ذهن اینجانب نیز ناقص است.

چیزی در درون من مانع از این می‌شود که هر کاری را انجام دهم.

الان در اولین دقائق ماه مرداد ۱۳۹۹ به سر می‌بریم. ساعت ۳:۴۶ بامداد است.

بنده محمد کمال آبادی فراهانی فرزند حسین ۲۳ سال و ۵ ماه و ۱۱ روز دارم.

عمر آدمی به چه سرعت می‌گذرد. من این چند سال که رونالدو بودم اصلاً

نفهمیدم چه بر زندگی‌ام گذشت. بی‌خوابی زیاد کشیدم. شاید ساعت بدنم با

ساعت خارج تطبیق پیدا کرده است. خخخخ

مواجه شدن با واقعیت دل شیر می‌خواهد و من به این دلیل رونالدو بودم که

هم خانواده‌ام و هم خودم زجر نکشیم.

چرا دنیای من به مانیتور متصل است؟ پس چی شد اشرف مخلوقات؟

ما چند سال بیشتر در این دنیا زندگی نمی‌کنیم و آن چند سال هم متأسفانه اسیر تکنولوژی هستیم. یعنی خاک بر سر دنیا و انسان باهم. هر دوتایشان ناقص هستند.

من در این چند سال وابستگی شدیدی به رونالدو پیدا کرده بودم البته از زمانی که راهی یوونتوس و لیگ ایتالیا شد کمی سرد شدم. زیرا از یوونتوس خوشم نمی‌آید. ولی متأسفانه رگه‌هایی از رونالدو در وجود من باقی مانده است.

جای گفتنش نیست ولی چرا این اتفاقات نیست در جهان برای من می‌افتد؟ من گوشی خریدم. مبارک بادش رویش خط می‌اندازند. چه می‌شود کرد؟ گویا دیگران علاقه‌ی زیادی به خط انداختن بر روی زندگی ما و اعصاب ما دارند.

اسم گذاشتن بر روی دیگران سنت اشتباهی است که باید برچیده شود. من خودم سینه سوخته‌ی این معضل اجتماعی هستم. خودم درد کشیده‌ی شدید این مصیبت هستم.

من فقط یک سوال بزرگ برایم پیش آمده است و آن هم این است که این تنهایی من از کجا منشا می‌گیرد؟

شاید اگر به خود واقعی‌ام برگردم مسئولیت‌های زندگی انتظار مرا می‌کشند ولی از طرفی رونالدو شدن هم دست من نبود من فکر می‌کردم کار خداوند متعال است.

انسان‌های خوب همیشه مظلوم هستند. تکنولوژی ذهن انسان را بسته می‌کند.

من هیچ وقت هیچ کار بیهوده‌ای در زندگی‌ام انجام ندادم. برای مثال وقتی که برای خریدن کامپیوتر پافشاری می‌کردم چون می‌دانستم در آینده به کامپیوتر نیاز پیدا می‌کنیم. همان طوری که امروز می‌بینیم تمام آموزش‌های دانشگاه به علت کرونا مجازی شده است.

من فقط بحثم این است من که کاری با کسی ندارم کسی هم نباید کاری با من داشته باشد این قانون چرا دربارهی من اجرا نمی‌شود؟؟؟!!!!

متأسفانه شخصی اصلاً اعصاب زندگی کردن را ندارد. و من یک روز از حالت رونالدو بودنم بیرون آمدم و خود واقعی‌ام شدم و در خانه دعوا شد. اگر در خانه‌ی دیگران به ندرت دعوا پیش می‌آید. متأسفانه در خانه‌ی ما به ندرت آرامش یافت می‌شود.

تقصیر جامعه جهانی هم است به نحوی. چرا از رونالدو یک بت ساخته‌اند و این شرک است.

دنیا، دنیای انعطاف پذیری نیست.

شاید هم قسمت من در این دنیا منحصر به فرد بودن و تنها بودن بوده است.

من برای این دنیا متاسفم زیرا دنیای ناقص و دیوانه است و مرا به دیوانگی

و پوچی برده است. انگار ما چند سال زنده هستیم و آن چند سال هم اسیر

تکنولوژی هستیم. واقعا از ته قلبم متاسفم هستم.

وقتی خودمان به خودمان رحم نمی کنیم، از دیگران توقعی نیست. مردانگی

می خواهد جای من بودن. این که خوبی کنی و بدی بینی. من از جامعه کنار

گذاشته شده ام. آن هم کی؟؟؟؟ من؟؟؟؟!!!! پسری که در همه چی سرآمد

است. من از این جامعه زخم های بسیاری برداشته ام.

شده آدم های تازه به دوران رسیده خون یک فرد اصیلی مانند تو را به جوش

در بیاورند تا بفهمی چی کشیدم از دست این حیوانات.

من از دنیای بی نظمی و بی هدفی متنفرم. در دنیای رونالدو بودن به این

بی نظمی و بی هدفی رسیدم و واقعا هم طعم تلخی دارد.

مسئله اصلی که هم اکنون با آن درگیر هستم بحث مانیتور است. که بعضی

اوقات کار به جاهای باریک هم کشیده شده است. چرا واقعا این بحث در

تاریخ بشریت حل نشده است؟ من الان احساس می کنم هر زمان ممکن است

مانیتور به دلیل ضربه ای که به آن وارد شده است بسوزد و این مسئله مرا در

زندگی محافظه کار کرده است.

من الان در اوج جوانی و اوج تابستان هستم ولی از وقت تفریح خود زده‌ام و به نوشتن کتابم پرداخته‌ام ولی چه کسی هست که قدر این استعداد را بداند؟

هر جا برویم انسان‌های بد ذات هم هستند متأسفانه.

یک تهمت ناموسی از طرف سگ سیاه محل باعث شد من وارد دنیای دیگری شوم و در بازی‌های رایانه‌ای به دنبال انتقام از سگ سیاه باشم. توانایی ما قشر مظلوم در همین حد است دیگر. حتی انتقاممان هم مجازی است. من روی سری بازی‌های معروف ندای وظیفه خیمه زده بودم که روایتگر جنگ واقعی جهانی دوم هم است. من بیشترین تاکیدم بر روی ندای وظیفه بلک آپس می‌باشد و بارها داستان آن را دنبال کرده‌ام و آن را بازی کرده‌ام.

شده است در اوج جوانی احساس پیری کنید؟ برای من بارها پیش آمده است. وقتی که قدر استعداد نابت را نمیدانند، برای پیری و دلمردگی پیش می‌آید. اتفاقی که به کرات برای من پیش آمده است.

در ابتدا من باید خودم را پیدا کنم و یک خود واحد باشم و نه دو نفر در آن واحد. الان امروز ۱۱ مرداد ۱۳۹۹ است و ما در اوج تابستان قرار داریم و همان طور که قبلاً اشاره کردم بنده از جوانی خود زده‌ام و به نوشتن کتابم می‌پردازم ولی چه کسی هست که قدر بنده را مسخره می‌کنند و باعث سر خوردگی من می‌شوند.

اگر ریا نشود به ایراد توضیحاتی می‌پردازم. بنده هیچ وقت بیهوده و بدون هدف زندگی نکرده‌ام و بابت هدف‌هایم سختی و رنج بسیاری کشیده‌ام. مثلاً برای همین مانیتور کلی آوارگی و بی‌خانمانی وحشتناک کشیده‌ام. یک عمر با شرافت زندگی کرده‌ام.

تاریخ فراموش نخواهد کرد که من یک طبقه‌خانه در اختیار داشتم ولی باز هم تنها ماندم.

الان امروز ۱۳ مرداد هست. هست که هست. چه کسی می‌گوید که عدد ۱۳ نحس است. یعنی امروز باعث بدبختی و شومی می‌شود. در ابتدا بنده باید ذهنم را از این افکار خالی کنم.

تنهایی بیش از حد باعث شد که بنده رو به رونالدو و رونالدو شدن بیاورم. بنده خیلی بی‌کس و تنها هستم و یک عمر با شرافت زندگی کرده‌ام.

کریستیانو رونالدو هم فقط یک توپ را وارد دروازه میکند. آیا اختراع یا

اکتشافی کرده است؟ پس چرا یک شخصیت اسطوره‌ای از او ساخته‌اند؟ چرا؟

من تا به حال اضافه وزن نداشته‌ام و ریا نشود هیکل ورزشکاری‌ای دارم و از تناسب اندامی مناسبی برخوردار هستم و همین بدن رو فرم و لاغر به بنده این اجازه را داد که توهم رونالدو بودن را داشته باشم.

جامعه پر از انسان‌های مریض شده است که دائما در حال نیش زدن آدم‌های خوب و درستکار هستند. امید ما مستضعفان به امام زمان (عج) هست که ظهور کنند و به این وضعیت خاتمه دهند.

ما اینجا با شخصی بی‌مسئولیت طرف هستیم که زندگی بنده را به آتش کشیده است. شما تصور کن شخصی مثل بختک روی زندگی ات بیفتد و اجازه‌ی نفس کشیدن به شما ندهد. آیا می‌توانید زندگی کنید با این شرایط؟ سال سوم دبیرستان بنده که بسیار مهم و حیاتی برای بنده بود مصادف شده بود با قبولی دانشگاه شخصی که اصلا درس هم نمی‌خواند و فقط کارش تماشای تلویزیون بود و جای دیگران را به ناحق اشغال کرده بود و سر خانه و زندگی خود نمی‌رفت. من فقط می‌دانم که بعضی‌ها خوب لاشخورانی هستند و دست کفتارها را از پشت بسته‌اند.

من الان فیلم سینمایی یاغی دشت را تماشا کردم که به نوعی شخصیت اصلی فیلم مانند خود بنده است.

کفتارهای انسان نما بنده را پیر کرده‌اند و هنوز هم رو دارند و با پرویی تمام جواب بنده را می‌دهند. بنده هم اکنون با دو مسئله اصلی رو به رو هستم یکی تکنولوژی و دیگری تحقیر شدن توسط دیگران.

دلم برای خود می‌سوزد زیرا جرم نکرده که سرزنش کردن ندارد. انسان پاکی مانند من فراوان توسط دیگران تحقیر شده است و این مسئله بنده را

شدیداً اذیت می‌کند. دلم برای خود می‌سوزد که انسانی مانند بنده را درهمچین مختصات بی‌باده فنا داده‌اند. پسری که همیشه در مسجد بود و طوری که گویی اصلاً در مسجد بزرگ شدم. همچنین پسری آیا مستحق همچین توهین‌ها و همچین تحقیرهایی است؟ استغفرا. مگر بنده پیامبر هستم؟ یا امام معصوم هستم؟ خداواندا عدالت کو؟

حالا می‌فهمم چرا می‌گویند یک عقاب همیشه تنهاست ولی لاشخورا همیشه با هم هستند و دقیقاً هم همینطور است.

من اگر داستان سری بازی‌های ندای وظیفه و بازی مافیا را می‌گذاشتم در کتابم، کتابم تکمیل میشد و ۱۰۰ صفحه می‌شد ولی در اوج تابستان و اوج جوانی اقدام به نوشتن کتابم می‌کنم.

شخصی شباهتی ظاهری به کریستیانو رونالدو دارد و بنده به مدت یکی دو سال خیلی کارهایش را دنبال می‌کردم. چرا؟ برای این که شاید کریستیانو رونالدو شدم.

در این دوره زمانه اگر خوب باشی، ضرر می‌کنی. من مانند گلی پرپر شدم. واقعا تلخ است و جای خون‌گریه کردن دارد.

من انسانی شده بودم که با رغبت می‌خواستم به خدمت سربازی اعزام بشوم. ببینید شخصیت رونالدو چه تاثیری بر روی بنده گذاشته بود. زیرا رونالدو درس نخوانده است و به دانشگاه نرفته است.

این رونالدو شدن من تقصیر کسانی است که بنده را مسخره می کردند و بنده را تحقیر می کردند و گناهش به گردن آنها است.

یک بحثی که در رابطه با من و رونالدو است، بحث خوشتیپی است. زیرا تا وقتی که مانند او خوشتیپ هستم کارهای به خوبی به پیش می رود و دیگران رابطه خوبی با من دارند ولی زمانی که خود واقعی ام هستم، این حال افول پیدا می کند. یعنی فکر کنم تا زمانی که برای دیگران نقش بازی می کنیم قبولمان دارند ولی زمانی که خودمان بی شیله پيله هستیم خریدار نداریم. من خیلی مظلوم هستم، بی نهایت. انگار دنیا با من مشکل دارد. دنیا خودش هم عاری از عیب و نقص نیست. همین فضای مجازی که بشر را اسیر خودش کرده است یکی از عیب های بزرگ دنیا به شمار می رود. این نقص اگر برطرف میشد ما دقیقا میفهمیدیم که کی هستیم و در چه جناحی قرار داریم.

الان من به عنوان نویسنده قصد منت گذاشتن بر شما خواننده گرامی ندارم ولی من تا الان انقدر نوشته ام ولی چه کسی هست که قدر بداند. آخرش می خواهند از کنار آدم بگذرند و زیر لب فحش بدهند.

همیشه انسان خوب است که کتاب بخواند یا بنویسد تا بفهمد که هیچ نمی داند و از سکوی غرور پایین بیاید.

باشرافت زندگی کردن سخت است، کار هر کسی نیست. انگار ناف بنده را با مظلومیت و تنهایی و بغض بریده‌اند. انگار همیشه باید با بغضی در گلو زندگی کنم.

وقتی که خود واقعی‌ام هستم، از من توقع درس خواندن می‌رود ولی زمانی که رونالدو هستم، از من هیچ گونه مسئولیت اجتماعی‌ای نمی‌رود. این چه داستانی؟؟؟؟؟!!!!!! واقعا کیست که قدر واقعی مرا بدانند؟

متأسفانه بعضی از تطابقات کار آدم می‌دهد. مانند همین تطابق رشته قبولی من و برادر بزرگم. تطابقی که من به این احساس را داد که من بیش تر به این باور برسم که رونالدو هستم. نمی‌دونم واقعا چی بگم. زبانم بند آمده است. بنده در جامعه همیشه تنها بوده‌ام.

بدون شك هر انسانی در چارچوبی قرار دارد. چارچوب من بخاطر دوقلو

بودنم ایجاب می‌کرد که همیشه تنها باشم. و گرنه بنده قصد این را ندارم که

بگویم من فرازمینی هستم و از این قبیل بحث‌ها...

فصل دوم

دوران رونالدوی

این قضیه از ۱۳۹۴/۱۱/۱۱ شروع شد. از زمانی که بنده در خانه مشغول درس خواندن بودم که ناگهان یک پیامک از شماره‌ای ناشناس برای بنده آمد. با این مضمون که مشتاق آشنایی با بنده بود. شماره متعلق به جنس مخالف (دختر) بود. این آشنایی تا مدتی برقرار بود و ناگهان بین من و او شکرآب شد. البته لازم به ذکر است که بگویم من هنوز نمی‌دانم چه کسی به من پیامک داده است و حتی از جنسیت او هم خبر ندارم. برمی گردیم به ماجرا. رابطه‌ی بین من و او شکرآب شد و من احساس دلتنگی کردم. لازم به ذکر است که بنده تا آن زمان با هیچ نامحرمی ارتباط نداشته بودم. یعنی بنده را به زور وارد یک رابطه‌ی احساسی کرده بودند. حالا یک پرسش اساسی پیش می‌آید. یک پسر که تا این حد پاک است، چرا باید مورد تمسخر و تحقیر قرار بگیرد؟ وسواس فکری همچنان گریبانگیر بنده است ولی بنده به خودم قول داده‌ام که از یک مرداد رونالدو نباشم. پسرِ انقدر پاک باشد که احساس کند که رابطه‌ی عاشقانه اش هم از طرف فرشتگان و ملکوتی است. بعد همچنین شخصی باید مورد تمسخر و تحقیر قرار گیرد به نظر شما؟

یک بحثی که هست این است که اگر شما قصد خدمت به کشور را داشته باشی، دیوانه حساب می‌کنند لاشخورهای بی‌همه چیز از خدا بی‌خبر. و این درد تلخ و بسیار بزرگی است که قلب آدمی را سخت به فشار می‌آورد.

یعنی آدمی به مانند من هم که اصلاً در وادی عشق و عاشقی نبودم. با پیامک دادن آن شخص ناشناس تا به امروز وارد دنیای عشق و عاشقی شدم و به دهن بنده این طعم عاشقی مزه کرد و تاحدودی شخصیت بنده را تحت تاثیر قرار داد. در دوران رابطه من و آن شخص ناشناس، آن شخص دچار بیماری سرطان شد و به تهران رفت. تا زمانی که در بیمارستان امام خمینی اراک بود، بنده یک بار تا جلوی در بیمارستان و حتی داخلش هم رفتم ولی او را ندیدم ولی آن شخص به گفته خودش مرا دیده بود.

ببینید به چه درجه‌ای رسیدم که حتی گذشته‌ی خود را به صورت دقیق به یاد نمی‌آورم. اسم این پدیده را چه می‌توان گذاشت؟ پدیده رونالدوزدگی خنخ.

جایی در اینترنت خواندم که ژن برتر مال کسانی است که هر چه می‌خورند چاق نمی‌شوند. بنده صاحب همچین ژنی هستم خدا رو شکر.

یک سوالی که در ذهنم ایجاد شده است این است که چرا از انسان‌ها هیچ

توقع و انتظاری نمی‌رود؟ مثلاً انتظار یک مهارت یا توانایی خاص. شاید افکار

الانم حاصل جو رونالدوزدگی است. شاید...

به قول دیالوگ آخر بازی مافیا که: دنیا طبق قوانینی که وجود دارد اداره

نمیشود. اون طبق آدم‌ها اداره می‌شود و تو باید خیلی خوش شانس باشی که

زندگیت توسط شخصی نابود نشود.

متأسفانه بنده تا اون حد خوش شانس نبودم و شخصیت و زندگی ام توسط یک لاشخور نزدیک به من نابود شده است. واقعا حیف. حیف بنده. دلم برای خودم بسیار می سوزد. وقتی دست به روی ریش هایم می کشم و میبینم از رنج و غصه ی بیش از حد سفید شده است. دلم می سوزد. شرافتمندانه زندگی کردن تاوان دارد. این یکی از تاوان هایش است.

۱۱ بهمن بنده ویندوز ۱۰ نصب کردم. به نظرمن بیل گیتس با تاسیس ماکروسافت انقلابی در زندگی بشر به وجود آورده است.

برادر کوچکم برای تولد ۱۹ سالگی لباس دوم رئال مادرید خرید. او لباس نقره ای رنگ و زیبای رئال مادرید را برای من خرید. من هم همان فردای آن روز برایش لباس بارسلونا را خریدم. برادر کوچکم طرفدار تیم بارسلونا است. به همین سادگی ۱۹ سالگی بنده پر شد با زخم زبان های انسان های پست و حقیر. این هم شانس ما در زندگی است.

آن شخص ناشناس به برادر بزرگ بنده نیز پیامک داد. به همین دلیل بنده مشکلاتی و اوقات تلخی ای با یکی از بستگانم داشتم. شخصی که هنوز هویتش برای بنده فاش نشده است.

بنده بخاطر عشق پاکی که داشتم به سرکار مکانیکی رفتم و یک روز آنجا کار کردم. روز ۲۹ بهمن بنده به سرکار مکانیکی رفتم و ۵۰۰۰ تومان درآمد

داشتم. این سر کار رفتن بنده به خاطر شخصی است که بنده حتی او را نمی‌شناختم. شما خودتان قضاوت کنید عشق از این پاک تر؟

بنده ۳ اسفند لباس عید خریدم و ۱۴ اسفند با همان لباس‌های نو عازم تهران شدم. زیرا آن شخص به قول خودش بخاطر بیماری اش که سرطان بود به بیمارستان میلاد تهران رفته بود و بنده هم بعد از حدود ۲۰ سال به تهران رفتم. آن زمانی که به تهران رفته بودم کودکی بیش نبودم و به طور رسمی برای اولین بار در زمان بزرگسالی به تهران رفتم یعنی میخواهم بگویم تهران رفتن من هم با بغض و مسئله است و تهران رفتن بنده هم خاص است. بنده برای تفریح به تهران نرفته بودم مانند هم ردیف‌های خود. انگار قرار است تمام اجزای زندگی بنده خاص باشد. البته اگر ریا نشود. همان طور که قبلاً اشاره کردم بنده خاص بودن را انتخاب نکردم بلکه این خاص بودن است که بنده را انتخاب کرده است. به تهران رفتم ولی او را ندیدم.

۲۸ فوریه ۲۰۱۶ یا همان ۹ اسفند ۱۳۹۴ تاریخ افتتاح موزه فیفا در سوییس است. این تاریخ را در تقویم موبایلم علامت گذاری کرده بودم. یعنی تا این حد در موضوعات فوتبالی خورد شده بودم و خورد شده ام. البته الان افسار زندگی از دستم رها شده است و کمی هم از فوتبال فاصله گیری کردم. زیرا فوتبال یعنی تلویزیون و بنده هم تلویزیون ندارم. فوتبال یعنی تکنولوژی و بنده در حال حاضر با تکنولوژی مشکل دارم.

۱۴ اسفند ۱۳۹۴ دوباره به تهران رفتم بخاطر فوت یکی از بستگان این شخص ناشناس. این دفعه او اظهار کرد که مرا دیده است ولی من او را ندیدم. واقعاً خیلی دوست دارم بدانم که صاحب این شماره چه کسی است. رابطه‌ی من با آن شخص طوری بود که انگار وحی خدا است و ملکوتی است. به همین خاطر است که به بنده توهم رونالدو بودن دست داده است. البته این که دوقلو بوده‌ام هم بی‌تاثیر نبوده است.

۱۴ اسفند که به تهران رفته بودم شبش را در ترمینال سرد تهران سر کردم و بر صندلی محوطه‌ی آن ترمینال شب را صبح کردم. شرایطی که من بارها بر صندلی پارک‌ها تجربه کرده بودم و به آن عادت داشتم. من آدم سختی‌ها هستم. انگار قرار است تمام زندگی من با سختی عجین شده باشد و با بغض باشد. حالا یک سوال اساسی پیش می‌آید. بنده شخص برگزیده خداوند هستم که زندگی‌ام باید به این صورت سینمایی باشد؟ فردای آن روز به اراک برگشتم و به آغوش خانواده بازگشتم. ۱۵ اسفند ۱۳۹۴ با آن شخص ناشناس رابطه‌ام را تمام کردم. به گفته اطرافیان آن شخص، آن شخص خودکشی کرد و بنده‌هاج و واج ماندم. زیرا نه آن شخص را می‌شناختم و نه می‌دانستم که این ماجرا حقیقت دارد یا خیر. این ماجرای که تعریف کردم مقدمه‌ی رونالدو شدن بنده شد.

۲۸ اسفند ۱۳۹۴ اولین قسمت مجموعه دورهمی پخش شد. این را گفتم برای توضیحات بعدی اینجا.

این سفری که به گذشته ام کرده ام برای خودم هم بعضی قسمت هایش مبهم و ناشناخته است. این ها همه از اثرات رونالدوزدگی است.

جالب است که تمام این اتفاقات در اواخر سال ۱۳۹۴ و پیش از عید سال ۱۳۹۵ اتفاق افتاده است.

یک سنت خوبی که در فامیل به جریان افتاده است به سالن رفتن جهت ورزش و بازی فوتسال است. این سنت هر سال در اوایل عید انجام می شود و کل فامیل سالی یک با دور هم جمع می شوند و به ورزش و بازی و نشاط می پردازند. اگر اشتباه نکنم در ۳ فروردین سال ۱۳۹۵ به سالن رفتیم که بنده یک گل زدم.

شاید اسم بازی معروف مافیا به گوشتان خورده باشد بنده در عید سال ۱۳۹۵ اقدام به خریداری این بازی کردم. این بازی روایتگر شخصی به نام توماس آنجلو است که در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ می زیسته است و طی جریانی وارد یک خانواده مافیایی می شود ولی در آخر مجبور به کناره گیری از آن ها و همکاری با پلیس می شود. شاید سفر به آن دوران که امکانات امروزی وجود نداشته است و عکس ها سیاه و سفید بوده است از طریق این بازی امکان پذیر است. البته این افکارم منشاء گرفته از جو رونالدویی است. چه می شود کرد؟

هنوز هم وسواس فکری گریبان گیر بنده است. این سگ سیاه بنده را رها نمی کند.

سیزده به در سال ۱۳۹۵. شاید آن روز بعضی ها با تعجب به فوتبال بازی کردن بنده نگاه می کردند. متأسفانه این تطابقات کار دست بنده داده بود و بنده فکر می کردم که رونالدو هستم. واقعا هم با تعجب نگاه کردن داشت. کسی که راه درست و حق را می رفت الان در بیراهه ای به نام سی آر سون قرار گرفته بود.

۱۴ فروردین ۱۳۹۵ یا همان ۲ آوریل ۲۰۱۶ بازی برگشت ال کلاسیکو در نیوکمپ بود. بازی ای که رئال مادرید برنده شد. این بازی با نتیجه ۲-۱ به سود رئال مادرید پایان یافت. گل بارسلونا را پیکه به ثمر رساند. سپس کریم بنزما بازی را به تساوی کشاند و در نهایت کریستیانو رونالدو با یک ضربه استادانه کار بارسلونا را تمام کرد.

۲۷ فروردین سال ۱۳۹۵ با بچه های فامیل به تماشای فیلم خشم و هیاهو در سینما نشستیم. این فیلم از لحاظی برای من دارای اهمیت بود.

یا امام زمان. چرا منِ انقدر مظلومم. آقا جان پس کی ظهور میکنید و دنیا را لبریز از عدالت می کنید؟

بنده ۵ اردیبهشت سال ۱۳۹۵ اقدام به شروع درس خواندن برای کنکور کردم که در همان ابتدا با شکست روبه رو شد. اگر درست به خاطر بیاورم

ماجرا از این قرار بود که بنده گلاب به رویتان بودم . که مادرم در پشت در حرف‌هایی را با خود زمزمه می‌کرد مبنی بر این که این آشغال‌ها را کی به بیرون خانه می‌برد؟ و بنده به کلی به هم ریختم و دیگر ، انگیزه‌ای برای درس خواندن نداشتم. این افکار کلش از جو رونالدویی می‌آید. و این ماجرای که تعریف کردم نشان می‌دهد که این وسواس ریشه در گذشته چندسال پیش بنده دارد. و ریشه‌ی اصلی اش مربوط به تکنولوژی در سال‌های قبل تر می‌شود.

می‌دانید چرا بنده گاهی اوقات حرفی برای گفتن ندارم یا حرف‌هایم از

نظر ادبی بد پیش می‌رود؟ زیرا اصلاً خط و گفتاری وجود ندارد اگر اشتباه

نکنم و تمام این خط و زبان اختراع بشر است.

الان دوباره آن قضیه مادرم به نوعی تکرار شد. آیا واقعا این اتفاقات به هم ربط دارند یا همان طور که قبلاً اشاره کردم این افکار از جو رونالدویی می‌آید. حیف، حیف استعدادی مثل من که آن را سوزاندند. لعنت الله علی قوم الظالمین.

به گفته روانشناسم که گفتند هنگام نوشتن این کتاب وسواس فکری را کنار بگذارم، این کار را انجام می‌دهم.

آن زمان در نیمسال دوم تحصیلی قرار داشتیم و بنده جسته و گریخته در آزمون‌های سنجش شرکت می‌کردم. شاید این منش من از جو رونالدویی می‌آمد که به درس زیاد اهمیت نمی‌دادم. حالا که یک آدم بی‌مصرف برای

جامعه شدم، دیگر به قول بعضی‌ها سالم شدم ولی آن موقع که درس را میخواندم و مرتب به مسجد می‌رفتم، قراضه بودم. خب خدا لعنتون کنه که اینقدر ناشیانه ظلم می‌کنید. لعنت الله علی قوم الظالمین.

۱۷ اردیبهشت بنده با پیراهن سبز و لباس نقره‌ای رثال مادرید برای خوردن کله پاچه به خانه بابابزرگ و عزیزم رفتیم. موهایم را مثل رونالدو سیخ کرده بودم. بله شخصیت بنده دچار تغییر شده بود. در این بین بعضی‌ها به بنده احترام می‌گذاشتند و بعضی‌ها هم با تعجب خیره خیره به بنده نگاه می‌کردند. لازم به ذکر است که این لباس نقره‌ای از رثال مادرید، همان لباسی است که برادر کوچکم برای تولدم گرفته بود.

۲۴ اردیبهشت، روز جمعه هفته آخر لیگ برتر ایران بود که با قهرمانی استقلال خوزستان خاتمه پیدا کرد. بنده فردای آن روز امتحان هندسه تحلیلی داشتم که بر اثر اتفاقی که با مادرم افتاده بود، درس خواندن را کنار گذاشته بودم. البته کتاب‌هایم را پای تلویزیون پهن کرده بودم و همراه با فوتبال سعی می‌کردم که درس هم بخوانم ولی در نهایت بنده به جلسه امتحان نرفتم و امتحان‌هایی را که افتاده بودم را شرکت نکردم. زیرا وسواس فکری به من اجازه‌ی امتحان دادن را نمی‌داد. وسواس فکری‌ای که هم اکنون شدیدتر شده است. این وسواس فکری برآمده از تکنولوژی و قضیه‌ی جدیدی به نام رونالدو بود. البته کماکان آزمون‌های سنجش را شرکت می‌کردم.

۸ خرداد یا همان ۲۸ می ۲۰۱۶ فینال لیگ قهرمانان بود که رئال مادرید توانست در ضربات پنالتی اتلتیکو مادرید را شکست دهد و بنده ایمانم به رونالدو بیشتر شد. این قهرمانی شروعی بود برای سه گانه قهرمانی رئال مادرید در لیگ قهرمانان اروپا. بنده هوادار شدید رئال شدم به واسطه‌ی رونالدو.

بنده ۱۳ خرداد ۱۳۹۵ برای چندمین بار پیاپی از خانه بیرون زدم و در خیابان‌ها علافی طی کردم. این کار خیلی حس تلخی دارد. زیرا بلا تکلیف در خیابان‌ها گز می‌کنی تنها و بی‌کس. ۱۴ خرداد ۱۳۹۵ در خانه‌ی ما دعای ندبه برگزار بود. بنده نیز به خانه برگشته بودم. دعای ندبه سنت خوبی است که در خانه‌ی ما رواج دارد و هر سال آخرین جمعه‌ی ماه شعبان در خانه‌ی ما دعای ندبه برپا است. به عبارتی دیگر آخرین جمعه‌ی قبل از ماه رمضان. و احساس می‌کنم ثمرات و برکات دعای ندبه در زندگی من نمایان شده است. خدایا شکرت. ۱۴ خرداد ۱۳۹۵ مصادف با رحلت امام خمینی بوده است.

۲۱ خرداد ۱۳۹۵ برابر است با شروع یورو ۲۰۱۶. مسابقاتی که با قهرمانی پرتغال و کریستیانو رونالدو به پایان رسید. البته رونالدو در بازی آخر مصدوم شد ولی در آخر قهرمان شدند و باور من به رونالدو شدیدتر و محکم‌تر از قبل شد. احساس می‌کنم چیزی را در بین حرف‌هایم جا گذاشته‌ام و این حس فوق العاده تلخی است. مسابقاتی که به طور مفصل از شبکه سه سیما پخش گردید و ما هم به تماشای بازی‌ها نشستیم. امسال هم قرار بود یورو ۲۰۲۰ برگزار شود

ولی بخاطر ویروس کرونا این بازی‌ها به تعویق افتادند. ویروسی که کار تمام دنیا را به تعویق انداخت و باعث تعطیلی کل دنیا شده است از جمله دانشگاه من. زیرا دانشگاه به صورت مجازی آموزش می‌دهد و من امکاناتش را ندارم یا شاید هم کسانی راضی به استفاده من از تکنولوژی نیستند.

۷ تیر مستند تنهایی‌های رونالدو را به شخصی نشان دادم. این آغاز راه رونالدو شدن بنده بود. ۱۹ تیر عید سعید فطر بوده است. ۲۰ تیر ۱۳۹۵ کریستیانو رونالدو به همراه تیم ملی پرتغال قهرمان یورو ۲۰۱۶ شد. ۲۴ تیر روز کنکور بنده بوده است. دومین کنکورم. بعد از ظهر همان روز به همراه کل فامیل برای گردش و تفریح به محلات رفتیم. این محلات رفتنمون از تاثیرات رونالدو بوده است. شاید خود واقعی‌ام بودم، اصلاً مسیر زندگی من و خانواده‌ام عوض می‌شد و اصلاً به محلات نمی‌رفتیم. یعنی تا این حد رونالدو بر زندگی من و اطرافیانم تاثیر گذاشته است. یکی دیگر از تاثیرات رونالدو شدن این بوده است که من خدش‌های که به مانیتورم وارد شده است را نادیده گرفتم. این کار را براساس مرام و مشتی بودن رونالدو انجام داده‌ام.

۲۵ تیر سالگرد فوت یکی از بستگان بنده است. ۲۵ تیر محلات بودیم ولی من به یاد او هستم.

۴ مرداد ۱۳۹۵ تاریخ شروع لیگ برتر ایران بوده است. بنده چون در فاز رونالدو بوده‌ام این تاریخ را علامت گذاری کرده بودم. شاید سهم من در

روزگار تماشا کردن بوده است و گرنه هم از تناسب بدنی خوبی برخوردار هستم و هم شدیداً به فوتبال علاقمند هستم. بحث خیلی مهم دیگر این است که برای فوتبال بازی کردن نیاز به تکنولوژی است تا دیده شویم. این بحث خیلی مهم است. بحثی که شاید مرا از جامعه دور کرده است.

۱۵ مرداد ۱۳۹۵ تاریخ شروع المپیک است. المپیکی که با زمان‌های قدیم زمین تا آسمان تفاوت دارد. الان رسانه نقش مهمی را در این چنین رقابت‌هایی بازی می‌کند. من یادم هست که المپیک ۲۰۱۲ لندن، تلویزیونمان سوخت و به قول شخصی از همه جا محروم شدیم. ولی توانستیم المپیک ۲۰۱۶ را دنبال کنیم. من کیانوش رستمی و رضا یزدانی را تشویق می‌کردم. زیرا کیانوش رستمی فردی خوشتیپ و مودب بود و رضا یزدانی هم چهره و اخلاقی مردانه داشت.

۱۹ مرداد ۱۳۹۵ بازی سوپرکاپ اروپا بین رئال مادرید و سویا بود که سرخیو راموس مثل همیشه بازی را برای رئال در آورد. راموس به مانند یک فرشته نجات برای رئال مادرید عمل می‌کند به طوری که دقایق پایانی بازی که او برای رئال مادرید گلزنی میکند به راموس تایم مشهور شده است.

یادم هست که دقایق پایانی روز آخر مرداد ماه انتخاب رشته کردم. آن هم با چی؟ یا تبلت برادر کوچکم. یعنی می‌خواهم بگویم این تبلت و اینترنت را از

ما بگیرند دانشگاه و کنکور به فنا می‌رود. همین تکنولوژی باعث افت تحصیلی بنده شد.

واقعا مرا روانی کرده‌اند. خدا از شون نگذرد. همیشه در بلا تکلیفی به سر می‌برم ولی سر قول خود با خودم باید بمانم، قرار شد که از یک مرداد دیگر رونالدو نباشم.

یک نکته که قابل عرض می‌باشد این است که خداوند هرگز نمی‌خواهد و این ویژگی عظمت خداوند متعال را نشان می‌دهد. خدایا خودت کمک کن. من فکر می‌کردم رونالدو شدن و بودنم خواست شما بوده است و گرنه هیچ گاه دست به همچین خیریتی نمی‌زدم. دوست دارم بنده صالحت باشم فقط همین. همه اش تقصیر خال صورتم شد که از کودکی با آن مشکل داشتم و اعتماد به نفس مرا در گفتگوهای رو در رو پایین آورده بود. خدایا کمک کن. من طبق گفته روانشناسم اجازه دارم که وسواس فکری را کنار بگذارم و به نوشتن کتابم پردازم.

من از سال ۱۳۹۵ آرام و قرار ندارم و نمی‌توانم روی پای خود بند شوم. یعنی چون احساس می‌کنم رونالدو هستم، احساس می‌کنم برای این که هیبت بیش تری به دست بیاورم، قدم باید بیش از قد فعلی‌ام باشد و به نوعی چون رونالدو را الگو قرار داده‌ام باید هم قد او باشم یعنی ۱۸۵ سانتی متر. از این رو بنده ۴-۵ سال است که روی پنجه‌ام راه می‌روم و قد بلندی می‌کنم، این رفتار به

منزله مرگ من می‌باشد و سر قضیه قد خیلی خودم را درگیر کرده‌ام. برای مثال وقتی کسانی را می‌بینم که قدشان از من بلندتر است، احساس پوچی به بنده دست می‌دهد و این خیلی حس تلخی است و وقتی کسانی را می‌بینم که قدشان از من کوتاهتر است، نسبت به آن‌ها حس برتری پیدا می‌کنم، خدایا مرا ببخش. ۴-۵ سال است که با معیار قد در حال زندگی هستم. وسواس فکری جزو خطرناک‌ترین بیماری‌ها است به نظر من.

بنده ۱۳ شهریور امتحان هندسه تحلیلی داشتم و حدوداً برای بار پنجم در این آزمون شرکت می‌کردم ولی این تعدد شرکت در این آزمون حاصل فکر خراب شده توسط تکنولوژی است ولی این بار با ذهنیت آزاد به سمت امتحانات رفتم و نمره قبولی را کسب کردم. سه تا امتحان داشتم که توانستم با موفقیت آن‌ها را پشت سر گذاشتم. دورانی بود برای خودش. یاد دارم که امتحانات بنده با بازی‌های مقدماتی تیم ملی ایران برای صعود به جام جهانی ۲۰۱۸ روسیه همزمان شده بود. چقدر زود گذشت.

الان بنده دقیقاً در وسط تابستان قرار دارم. یعنی آخرین ساعات ۱۵ مرداد ۱۳۹۹. امروز سالگرد شهادت شهید عباس بابایی هم هست. خداوند رحمتشان کند. تیمسار بابایی الگوی من هست چه از نظر شغلی و چه از نظر اخلاقی.

۲۱ شهریور ۱۳۹۵ روز عرفه بود. بنده به جای رفتن به مسجد و دعاخواندن به باشگاه بدنسازی یکی از آشنایان رفتم. خب این تغییر شخصیت بنده بود بواسطه‌ی آن تطابقات. که ای کاش آن تطابقات وجود نداشتند. خب حالا اگر بنده به مسجد می‌رفتم آدم سالمی نبودم ولی اکنون که به جای دعا خواندن و فیض بردن از ثواب آن به باشگاه بدنسازی رفتم، آدم سالم و روفرمی هستم. آخر این چه قضاوتی هست که انسان‌های جاهل می‌کنند. خدایا شما جای حق نشسته ای. پس عدالت کو!!!؟؟؟

خلاصه اینکه بنده اصلاً اهل باشگاه بدنسازی نیستم و خداروشکر خداوند یک هیکل روفرم به بنده عطا کرده است. خداوندا هزاران بار شکرت. شاید بعضی‌ها به باشگاه بدنسازی می‌روند که چربی‌های بدنشان را آب کنند.

چرا وقتی فیلمی از گذشته ساخته می‌شود، ادبی تر نسبت به امروزه صحبت می‌کنند؟ اگر من زیاد از آرایه‌های ادبی استفاده نمی‌کنم و ساده حرف می‌زنم، بازهم تقصیرها به گردن تکنولوژی است. زیرا وقتی که از تکنولوژی دور باشی گویی که دست و پایت را بسته‌اند. متأسفانه دنیای ما این شکلی است.

بنده شخصیتیم طوری ایجاب می‌کند که اهل فضاهای شلوغ نیستم و بیش تر تنهایی را ترجیح می‌دهم. یا امام زمان، آقا جان خودت کمکم کن.

روز آخر شهریور جواب نهایی کنکور آمد. بنده با آن انتخاب رشته‌ای که کرده بودم هیچ جا قبول نشدم. تصور بنده از دانشگاه رفتن این بود که خود را

مانند کریستیانو رونالدو انسان خوشتیپی می‌پنداشتم و برای مقاصد دیگری قصد ورود به دانشگاه داشتم. خب حالا که دانشگاه پذیرفته نشده بودم. باید خود را آماده‌ی خدمت سربازی می‌کردم چون دو بار کنکور داده بودم و اگر به سربازی سر موعد نمی‌رفتم، برایم غیبت محسوب میشد.

یک روز اوایل مهر ۱۳۹۵ به خانه آمدم و متوجه تغییراتی در میز کامپیوتر شدم و متوجه شدم که فن کارت گرافیک سیستم خراب شده است و صدایی از خود تولید می‌کند. حالا من اشرف مخلوقات بخاطر یک فن باید زانوی غم بغل کنم. باز یک پرسش اساسی پیش می‌آید. انسانی که مدعی است که اشرف مخلوقات است باید جاننش به یک تیکه پلاستیک و فلز بی‌ارزش بسته باشد؟ من مغزم رد داده است و با این اتفاقا چسبی بر دهان زده شده است که دیگر صدایم درنیاید.

شده در جمعی کنار گذاشته بشوی؟ برای من بسیار این اتفاق پیش آمده است. علی رغم تمام شایستگی‌هایم کنار گذاشته می‌شوم. برای همین ایتقدر تنها و مظلوم هستم. من دیگر آخرت مظلومیت هستم. دنیا با من خوب تا نکرد ولی من اگر ریا نشود فقط خوبی کردم و در عوض فقط ضربه خوردم. خدایا کمکم کن.

۸مهر ۱۳۹۵ بازی فیفا ۱۷ انتشار یافت. من یک فیفا باز هستم و تمام نسخه‌های آن از سال ۱۹۹۳ را دارم.

۱۳ مهر ۱۳۹۵ بازی مافیا ۳ منتشر شد که داستان آن در دوران جنگ ویتنام روایت می‌شود و حس و حال نوستالژیک دارد.

من شخصی هستم که در مکتب امام حسین (ع) پرورش یافته‌ام و برای این آقا زنجیرزنی کرده‌ام و همیشه هم افتخار می‌کنم که در همچنین مکتبی رشد پیدا کرده‌ام. حتی من در گذشته به یاد دارم که نذری اقوام نمی‌رفتیم بخاطر رفتن به هیئت. چه شور و شوقی داشتیم. هنوز هم وقتی محرم از راه می‌رسد باز هم همان شور و شوق اولیه را داریم. اتفاقاً دو هفته دیگر تا شروع محرم داریم. یاحسین (ع) خودتون مارا عاقبت به خیر کنید. الهی آمین.

۱۱ آبان ۱۳۹۵ نسخه‌ای از سیمز ۴ آمد. سیمز بازی شبیه ساز زندگی بشر است. اگر به زندگی با دقت بنگرید در می‌یابید که این دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست. همان گونه که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید که این دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست و سرای آخرت برای آنان بهتر است اگر می‌دانستند. دیگر از کلام خداوند متعال که بالاتر نداریم.

۱۴ آبان ۱۳۹۵ دو بازی انتشار یافت یکی ندای وظیفه جنگ‌های بهنایت و دیگری نسخه بازسازی شده بازی ندای وظیفه جنگاوری نوین که البته فضای بازی جنگ‌های بی‌نهایت در آینده است و بازی تخیلی است. من گویی چند سال مرده‌ام که الان گذشته‌ام را به یاد می‌آورم برایم تازگی دارد. تمام این توهمات رونالدو بودن از تنهایی می‌آید. تنهایی ...

۲۰ آبان ۱۳۹۵ برادر بزرگم برای دومین بار عازم کربلا شد و به وصال عشقش شتافت. باز سوال اساسی پیش می‌آید کسی که دم از نوکری امام حسین (ع) می‌زند چگونه ممکن است که اجازه‌ی ورود همچین روح کثیفی به درون خود را بدهد؟ کسی که در پیاده روی اربعین امام حسین (ع) شرکت می‌کند، اینقدر سنگدل است؟ این همیشه برای بنده یک سوال بوده است. بحثی که وجود دارد این است که به قول شخصی که ائمه (ع) فقط یک اسم هستند ولا غیر... یعنی چیزی جز نامشان از ایشان در تاریخ باقی نمانده است. چرا؟ این یک سوال بزرگ و مهم است. به نظر من اعتقادات باید محکم، پابرجا و قابل دفاع باشند. باید یک مسلمان در مقابل یک کافر ادله‌ی محکمه پسند داشته باشد. منظور حرف من این است.

بنده ۲۱ آبان اقدام به شروع کردن درس خواندن کردم که باز هم در شروع آن ناموفق بودم و باز هم وسواس فکری بنده را آزار می‌داد. این بار طی عملی فبیح دکمه‌ی کنترل در اومدم. یک دلیل مسخره و خنده آور که بنده از وقوع آن شوک شده‌ام. باز هم سوال اساسی. مگر نمی‌شود بدون تلویزیون زندگی کرد. حتماً باید در زندگی وجود داشته باشد؟ که این قضیه تبدیل به مسئله و مانعی برای من شد. ۲۸ آبان سال ۱۳۹۵ آلومینیوم اراک در بازی‌ای خانگی در چارچوب مرحله ۱۶/۱ جام حذفی مقابل سپاهان قرار گرفت که این بازی با برتری ۲-۱ سپاهان خاتمه یافت. این بازی پرافت و خیز بود و آلومینیوم اراک

صاحب موقعیت‌های زیادی بود و حتی یک پناستی هم در دقایق آخر به دست آورد که متأسفانه گل نشد و بازی را واگذار کرد. این بازی در زمان دوشخصیتی بودن بنده برگزار شده است. زمانی که رونالدو بودم. خخخخ. برای همین این مطلب را بیان کردم.

برادر بزرگم ۳۰ آبان از کربلا برگشت. یعنی به طور دقیق ۱۰ روز در سفر بوده است. ان شاء الله که راه و منش ائمه (ع) را الگوی کار خود قرار دهیم در این دنیای سرگردانی.

شب یلدای سال ۱۳۹۵ با سال‌های دیگر فرق می‌کرد. یکی از آن جهت که چند روز جلوتر برگزار شد بخاطر آن که یکی از بستگانمان ساکن تهران شده بودند و دیگری از آن جهت که بنده رونالدو شده بودم. شب یلدای آن سال که برگزار کردیم، پنجشنبه شب بود. و اتفاقاً رئال مادرید همراه با رونالدو در جام باشگاه‌های جهان بازی داشت. این اتفاقات باعث می‌شد که رونالدو بودن من تحریک شود. اتفاقاً یکی از بستگانمان گوشی خود را گم کرده بود و قصد خریدن موبایل داشت. یعنی می‌خواهم بگویم تکنولوژی که در اینجا با موبایل سر و کار داریم چقدر مهم است و یک وسیله حیاتی برای بشر شده است متأسفانه یا خوشبختانه. نمی‌دونم چی بگم در باره‌ی خوش یمنی یا بدیمنی.

شهاب حسینی را برای شب یلد سال ۱۳۹۵ به برج میلاد برند. این کار توسط برنامه‌نود صورت گرفت و عادل فردوسی‌پور گفتگویی با شهاب حسینی انجام

داد. شهاب حسینی خیلی کم در برنامه‌های تلویزیونی جهت گفتگو ظاهر می‌شود. این شخص بازیگر مورد علاقه‌ی بنده از دوران کودکی بوده است. بنده علاقه‌ای به فیلم و سریال و سینما ندارم ولی اگر بخواهم بازیگری را انتخاب کنم سید شهاب الدین حسینی را انتخاب می‌کنم.

البته ما شب یلدا هم مراسم گرفتیم ولی خیلی مختصرتر از پنجشنبه شب. آن زمان من به دنبال کارهای سربازی‌ام بودم و هر روز به ناحیه‌ی سپاه مراجعه می‌کردم.

۱۹ دی سال ۱۳۹۵ آقای هاشمی رفسنجانی فوت کردند و سه روز هم در کشور عزای عمومی اعلام شد. حتی یک روز هم تعطیل رسمی اعلام کردند. روز ۲۱ دی ۱۳۹۵ را تعطیل رسمی اعلام کردند.

روز یک بهمن برابر است با پایان دو دوره ریاست جمهوری باراک اوباما و آغاز دوره‌ی ریاست جمهوری دونالد ترامپ.

روز ۳ بهمن سال ۱۳۹۵ اگر اشتباه نکنم دربارهی تاریخش، بنده اولین سیگار عمرم را کشیدم و این افکار هم از جو رونالدویی می‌آید و شاید هم یکی از دلایلی این است که بنده از طول قد خود راضی نبودم و دوست داشتم هم قد رونالدو باشم و یکی دیگر از دلایلی که خیلی هم مهم است تنهایی بیش از حد اینجانب است که به بنده توهم رونالدو بودن دست داده است. شاید فکر

می‌کنم چون همیشه از مردم دور هستم، شخص مهم و معروفی هستم و گرنه من دلیلی دیگری برای این همه تنهایی نمی‌بینم.

حیف جوانی‌ام که اینقدر بی‌رحمانه سوخت. تاریخ این وحشی‌گری‌های بی‌رحمانه را فراموش نخواهد کرد.

بنده در ابتدای زمان رونالدو شدنم، یعنی پاییز سال ۱۳۹۵ با دستشویی مشکل پیدا کرده بودم. زیرا فکر می‌کردم چون رونالدو هستم خالی از هرگونه عیب و ایراد هستم، پس چرا نیاز به دستشویی دارم. شاید انسان حیوان ناطق است و اکنون تمدنی برای خود مهیا ساخته است. این فکری بود که در آن روزها به ذهن بنده خطور کرده بود. گفتم که آن را بگویم، خالی از لطف نیست.

۱۶ بهمن سال ۱۳۹۵ برابر با تولد بیست سالگی بنده بوده است. البته این

تولد بنده مصادف با ۴ فوریه ۲۰۱۷ بود. و ای کاش واقعاً همینطور بود و تاریخ

تولد من هیچ تطابقی با تاریخ تولد رونالدو نداشت و نبض زندگی‌ام در دستم بود.

ولی متأسفانه یا خوشبختانه اکثر سالگرد تولدهایم با تاریخ تولد رونالدو تطابق دارد یعنی برابر است با ۵ فوریه. تولد بیست سالگی بنده عده‌ای از آشنایان زحمت کشیدند و برای بنده و خواهرم تولد گرفتند ولی در آخر با اوقات تلخی بنده پایان گرفت. زیرا بنده خود را رونالدو معرفی می‌کردم در جمع. البته در ذهن خودم، اطرافیان به طور جدی متوجه این موضوع نبودند. همان طور که

اشاره کردم بنده خود را رونالدو معرفی کردم و رونالدو دوقلو نیست و این جا یک تناقض به وجود می آید که بنده را می رنجاند شاید یکی از دلایل آن به دست آوردن هیبت و عظمت بود و بنده با این شرایط که دوقلو هستم مخالف بودم و شاید مانعی برای عرض اندام اینجانب بود. موضوعش کمی پیچیده است. شاید احساس می کردم که با این شرایط دست کم گرفته می شوم و به دنبال این بودم که تک باشم.

بنده حتی موبایل ساده ام را که حاوی خاطرات آن آشنایی با شخص ناشناس بود را دور انداختم و آماده ی مرگ شده بودم ولی متاسفانه یا خوشبختانه دوباره به زندگی برگشتم.

شاید جنس مخالف برای من خود نمایی کند ولی بنده جوانمرد هستم و هیچ وقت تحت تاثیر تبلیغاتشان قرار نمی گیرم. یعنی ریا نشود یک عمر جوانمردانه و شرافتمندانه زندگی کرده ام و راه نفوذ شیطان را به خود بسته ام.

۲۹ بهمن سال ۱۳۹۵ یکی از آشنایان در حال رنگ کردن خانه ی خود بود، شاید این کار از تاثیرات رونالدو بودن بنده بوده است، یعنی می خواهم بگویم قضیه تا این حد جدی است و مانند مرگ و زندگی است. طوری که اسبابش را به صورت موقت به خانه ی کناری شان منتقل کرده بودند و شاهد یک اسباب کشی بودیم. شاید همان زمان بود که دختران خودنمایی می کردند ولی من هیچ وقت و انمی دهم.

بنده که در وضعیت بلا تکلفی به سر می‌بردم با خبر معافیتم از سربازی رو به رو شدم ولی به قول شخصی زیاد ذوق نکردم زیرا خود را رونالدو می‌دانستم و از بابت مسئله‌ی کوتاهی قدم که در قبل به صورت مفصل به آن اشاره کردم، رنج می‌بردم. احساس می‌کردم خداوند به من عنایت ویژه‌ای فرمودند و به صورت ویژه‌ای مزد زندگی شرافتمندانه‌ام را گرفته ام همه‌ی آن تنهایی‌ها و پاک بودن‌ها جواب داده بود.

۱۸ اسفند سال ۱۳۹۵ بازی بارسلونا مقابل پاریس سنت ژرمن بود که با برتری ۶-۱ بارسلونا همراه شد. بارسلونا که در بازی رفت با شکست رو به رو شده بود، در بازی برگشت جبران کرد و به طور معجزه آسایی راهی مرحله‌ی یک چهارم نهایی لیگ قهرمانان اروپا شد این بازی یک درس بزرگ داشت و آن هم امید داشتن و تا لحظه‌ی آخر جنگیدن است.

۳۰ اسفند سال ۱۳۹۵ که این سال کیسه هم است بنده به همراه شخصی از آشنایان عازم مشهد شدیم. در راه مشهد بنده رو به خوانندگان هالیوودی آورده بودم. البته این خوانندگان دو پهلوی می‌خوانند و از خوانندگان بی‌دین هالیوودی نبودند. یک سوال اساسی پیش می‌آید. چرا این اتفاق افتاد؟ زیرا همان طور که در قبل بحث کردیم این پدیده نامش قدرت رسانه‌ای است. که متأسفانه در آن سوی مرزها از این قدرت برخوردار هستند و هر تفکری را که خواهان آن هستند به مخاطبان‌شان تحمیل می‌کنند. مسئله‌ای که بسیار مرا آزار می‌دهد. چرا

امام رضا(ع) از این قدرت برخوردار نیستند؟ در قرن‌های پیش امکانات امروزی وجود نداشته است و متأسفانه امام رضا(ع) از قدرت رسانه‌ای محکمی برخوردار نیستند. ما برای عید سال ۱۳۹۶ عازم مشهد شدیم و لحظه‌ی شروع سال ۱۳۹۶ در صحن انقلاب بودیم. هیچ کدام از آقایان مکان ما را در حرم امام رضا(ع) نداشتند. زیرا آقایان را از صحن انقلاب خارج کردند و فقط چند نفر از آقایان از جمله ما در یک حجره کنار چند روحانی باقی ماندیم. متأسفانه این سفر ما کوتاه بود به چند دلیل. اول آن که بنده تصور می‌کردم رونالدو هستم و از قد خود راضی نبودم دوم آن که محلی برای اقامت نداشتیم. دلیل سومی بخاطر جنگ نرم است که مربوط به دلیل اول نیز می‌شود و بحث پیچیده‌ای است. یعنی متأسفانه ما انسان‌ها مجازی شده ایم و اگر موبایل را از ما بگیرند، چیزی از ما باقی نمی‌ماند.

لعنت بر وسواس فکری. لعنت الله علی قوم الظالمین.

اوایل سال ۱۳۹۶ برای سومین بار متوالی در عید نوروز به همراه فامیل به سالن فوتسال رفتیم و بنده یک گل هم زدم و شادی بعد از گلم خودم را مسی تصور کردم و لباسم را با حالت خشمی عجیب کشیدم و این نشانه‌ی اعتراض بنده به کوتاه تر بودن قدم نسبت به رونالدو بود. چند نفر از تماشاچیان از این که بنده گل زیبایی را به ثمر رسانده‌ام ابراز خوشحالی خاصی کردند.

بنده با پولی که از طریق سالن یکی از آشنایان به من داده بود لباس آستین بلند رونالدو را خریدم. از این گونه لباس ها کم در بازار یافت می شود به علت آستین بلند بودنش. یعنی این طور بود که بنده به فروشگاه کالای ورزشی عادل رفتم و تقاضای یک لباس کردم و خود فروشنده پیشنهاد این لباس را کرد و بنده ایمانم به تله پاتی با رونالدو بیشتر شد. آن زمان که بنده از خدمت سربازی معاف شده بودم هم زمان شده بود با ظهور بدل های ایرانی رونالدو و مسی و همان طور که قبلاً اشاره کردم بخاطر تشابهی که با رونالدو ایرانی داشتم، ایمانم به این که رونالدو هستم بیشتر شد و با همان لباس آستین بلند در میهمانی عید ظاهر شدم و فکر می کردم که رونالدو ایرانی هستم که با بازخورد متفاوت اطرافیان روبه رو شدم بعضی ها تعجب کردند، بعضی ها خوشحال شدند و بعضی ها بدشان آمد.

بنده یک مودم هم خریدم. یعنی می خواهم بگویم اینترنت و بشر جدایی ناپذیرند. خخخخ.

و بنده همچنان از کوتاهی قد خود رنج می بردم به دلیل آن که می خواستم هم قد رونالدو شوم.

زندگی بنده دراماتیک است و در برگیرنده اتفاقاتی فراطبیعی است.

من بخاطر دعا ندبه سال ۱۳۹۶ که در خانه مان برگزار شد در آزمون آزمایشی سنجش شرکت نکردم. شاید از برکات همین دعاها و نذری‌ها است که الان به درجه‌ای رسیدم که محتاج کسی نیستم.

۱۳ خرداد ۱۳۹۶ برابر است با دومین فینال متوالی رئال مادرید در لیگ قهرمانان اروپا. این بازی را رئال مادرید با نتیجه ۴-۱ از یونتوس برد و برادرانم با تعجب به من نگاه می‌کردند، گویی که من کنارشان نبودم و در فینال حضور داشتم.

۲۲ خرداد ۱۳۹۶ روزی است که تیم ملی ایران به مسابقات جام جهانی ۲۰۱۸ روسیه صعود کرد و تا از آن زمان در گروه مقدماتی خود بی‌شکست بود. فقط بازی آخر خود مقابل سوریه را باخت و این رکورد حیف شد که به دست نیامد.

۲۷ خرداد سال ۱۳۹۶ برابر است با شروع جام کنفدراسیون‌ها. جامی که در آن قهرمان قاره‌ها به مصاف یکدیگر می‌روند و سال قبل از جام جهانی برگزار می‌شود. قهرمان جام کنفدراسیون‌های ۲۰۱۷ تیم ملی آلمان است. شروع جام کنفدراسیون‌ها مصادف بود با شب‌های قدر و شهادت بزرگ مرد تاریخ بشریت حضرت علی(ع). در این جا پرسش اساسی که به وجود می‌آید این است که چرا سند معتبری از آن دوران وجود ندارد و فقط نامی از حضرت علی(ع) در تاریخ مانده است؟ و به قول شخصی که فقط یک اسم است. یعنی

من بچه شیعه اگر خواهان اثبات حقانیت راهم باشم، سند و دلیل محکمی ندارم متأسفانه.

۱۵ تیر ۱۳۹۶ بنده به لطف معافیت از سربازی در کنکور سال ۱۳۹۶ شرکت کردم. ۱۵ تیر ۱۳۹۶ همچنین تولد پدر بنده نیز هست و ۵۰ ساله شدند و نیم قرن از زندگی خود را سپری کردند.

۲۱ تیر سال ۱۳۹۶ برابر است با شروع المپیاد جهانی ریاضی ریو ۲۰۱۷. شاید من هم شانس شرکت در این المپیاد را دارا بودم ولی چرخ روزگار طوری چرخید که حکم به تنهایی بنده داد. همان طور که قبلاً گفتم من دارای مقام اول در المپیاد ریاضی دوم راهنمایی هستم. چی شد آن بچه؟؟؟؟!!! واقعاً اینجا باید خون گریه کرد به حال روزگار و مردمانش.

بنده آدم ایده آل گرایی هستم، شاید برا همین همیشه وسواس فکری دارم ولی کیست که قدر بداند؟

هیچوقت لحظه‌ی اعلام قبولی‌ام در المپیاد را فراموش نمی‌کنم که آقای حیدری با دیدن بنده گفت: کمال آبادی بهت تبریک می‌گویم. لحظه‌ی بسیار شیرینی بود که هنوز طعم آن لحظه را به یاد دارم.

شاید یکی از دعوای که در تابستان ۹۶ در خانه در گرفت آن بود که به دلیل بی احترامی شخصی به من تبلتش را به خودش دادم و متأسفانه به دیوار خورد و دارای مشکل شد ولی در واقعیت این است که بنده اصلاً به قصد زدن

تبلتش را به او ندادم. اگر به قصد زدن بود تبلتش خورد می شد. اگر اشتباه نکنم این دعوا در تاریخ ۲۳ تیر ۱۳۹۶ اتفاق افتاد. حرمت ها هم از بین رفته است و دیگر کسی برای بزرگ تر از خودش احترام قائل نمی شود. مثالی دیگر این که روزی اشخاصی از فامیل برای کمک رسانی در نصب پلاکارد به خانه ی ما آمده بودند، نادیده گرفتن صحبتیم برای نصب پلاکارد به منزله ی بی احترامی به من بود که هم صاحب خانه بودم و هم از او بزرگ تر بودم.

۲۵ تیر سال ۱۳۹۶ سومین سالگرد فوت عزیزی است که او را از دست دادیم. عزیزی که اقدام به خودکشی کرد و انگار چون زیر فشار اقتصادی قرار داشته است، دست به همچنین اقدامی زده است. ان شاءالله که خداوند رحمتش کند.

جالب است که ۲۵ تیر سالگرد ازدواج پدر و مادر بنده است ولی آیا این دو اتفاق ربطی به هم دارند؟ شاید این افکار از جو رونالدوزدگی می آید.

۱ مرداد سال ۱۳۹۶ المپیاد جهانی ریو ۲۰۱۷ به پایان رسید. یعنی تقریباً ۱۰ روز به طول انجامیده است.

من به واسطه ی رونالدو بودنم خوانندگان و بازیگران هالیوودی را زیر نظر داشتم و حتی به بعضی از آنها مانند سلنا گومز در اینستاگرام پیام نیز داده ام. ولی آیا الان سالم شدم یا زمانی که سر به زیر بودم سالم نبودم که بنده را مورد تحقیر و تمسخر قرار می دادند. سلنا گومز به نظر من قابلیت این که مسلمان شود

را داراست. این دیدگاهی است که بنده به آن دست پیدا کردم. همان طور که قبلاً اشاره کردم هالیوود قدرت رسانه‌ای در اختیار دارد و از همین رو مخاطبانی کسب کرده است. بنده آدم غیرتی‌ای هستم ولی بخاطر همین غیرتم زیاد مورد تحقیر و تمسخر قرار گرفته‌ام. این است که بنده را در مسیر بیراهه‌ها قرار داده‌اند متأسفانه. اگر انسان آرام و سر به زیری باشی، مسخره می‌شوی ولی فکر کنم طبق قضاوت خودشان انسان شری باشی، همه چیز طبق روال است. این چه قانون مسخره‌ای است که وضع کرده‌اند در این دنیا و روزگار. من سینه سوخته‌ی واقعی این قانون هستم.

آخرین روز مرداد سال ۱۳۹۶ بنده یک کیبورد از کافی نت شهرکمان خریدم. اکنون پرسش اساس پیش می‌آید، آیا بدون کیبورد ادامه‌ی زندگی میسر نیست. حتماً وجود کیبورد و کامپیوتر در خانه ضروری است؟ این پرسش بنده را در زندگی سردرگم کرد و بنده با تکنولوژی به مشکل خوردم و یکی از دلایلی هم نبود چنین فناوری‌هایی در ۵۰-۱۰۰ سال گذشته است.

شهریور ماه سال ۱۳۹۶، ماه عجیب و خاصی در زندگی‌ام بوده است. دو اتفاق مهم در زندگی رونالدویی‌ام افتاد. یکی تهمت ناموسی سگ سیاه کوچه و دیگری اندازه گرفتن قد من توسط برادر کوچکم.

سگ سیاه کوچه در خانه‌ی خودمان به من تهمت ناموسی زد. یک شب از پنجره کوچه را تماشا می‌کردم که ناگهان سروکله‌ی سگ سیاه پیدا شد و من

اورا آدم حساب کردم و با او خوش و بش کردم که ناگهان در میان حرف هایش به من تهمت ناموسی زد، البته تهمت ناموسی مربوط به یکی از بستگانم می شود و از اعضای خانواده مان نبود. جرئت نمی کند که به خانواده ام توهین کند. من مانند شیر بر سر خانواده ام ایستاده ام اگر ریا نشود. این تهمت ناموسی نشان دهنده ی سطح منفی تربیت سگ سیاه و بی پدر مادر بودن او دارد. من هرچه خودم را تنها کرده ام و از جامعه ی مریض به دور هستم ولی باز هم گذرمان به آدم های مریض می افتد. معلوم نیست در کجا بزرگ شده اند این سگ های سیاه.

قضیه دیگر گرفتن قد من توسط برادر کوچکم بود. که قد مرا گرفت و گفت تو ۱۷۰ سانتی متر هستی و هم قد مسی هستی. در حالی که من بعد از حدود یک سال و نیم دریافتم که قدم ۱۷۶ سانتی متر است و قدم آنقدرها کوتاه نیست.

بر طبق گفته های قبلی من احساس می کردم کوتوله هستم، البته من قصد توهین به مسی را ندارم. می گفتم که احساس می کردم که کوتوله هستم و توان انتقام از سگ سیاه را ندارم. طبق گفته های قبلی بنده چون سگ سیاه کمی از من قدش بلند تر بود، احساس بیچارگی به من دست داد و خیلی احساس تلخ و شومی بود. چند سال عمرم با این تفکرات بد و نحس گذشت. یعنی چند سال از عمرم با این تفکرات و این قضایا گذشت.

پدر به من گفته است که برای خیرات شب جمعه ۲۰-۳۰ تا بستنی برای اهالی کوچه خریداری کردم. ولی حیف بستنی که این بچه‌ها بخورند. زیرا جواب خوبی را با بدی پس می‌دهند و من از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شوم.

من سر همین قضایای سگ سیاه و قد مسی شدن با همان بستگانمان که این تهمت ناموسی را به وجود آورده بود، قطع رابطه کرده بودم.

بنده ۱۷ شهریور سال ۱۳۹۶ مورتال کامبت ۴ را دانلود کردم. یک بازی قدیمی، نوستالژی و جذاب. شاید این بازی‌های کامپیوتری تاثیر منفی بر روی افراد بگذارد. و می‌خواهند که دردنیای واقعی آن را اجر اکند. واقعاً متاسفم برای این سگ سیاه نجس.

۱۸ شهریور سال ۱۳۹۶ بنده دوباره لباس آستین بلند رونالدو در رئال مادرید فصل ۲۰۱۶۲۰۱۷ را پوشیدم و به خانه بابابزرگ و عزیزم رفتم. پدر بزرگ یک سوال از من کرد مبنی بر این که آیا نتایج نهایی کنکور اعلام شده است یا خیر؟ که البته هنوز نتایج نهایی اعلام نشده بود. ولی آن زمان من خودم هم نمی‌دانستم که محمد هستم یا کریستیانو رونالدو. من آن زمان کلاً از روی رونالدو الگو برداری می‌کردم، حتی اصلاح صورتم هم مانند او بود، به این صورت که کل صورتم را با تیغ و از ته می‌زدم و فقط سیبیل‌هایم را با ماشین می‌زدم و مانند رونالدو یک ته سیبیل محو شونده‌ای داشتم. یکی از بستگانم با

تعجب و خیره خیره به من نگاه می کرد. حس عجیب غریبی بود. چون شاید من خودم نبودم و رونالدو بودم. چه جمله ای گفتم. خخخخ. حتی الانم اسم اون شخص آمد و من حس می کنم که آن شخص می تواند بر زندگی من تاثیر بگذارد و تله پاتی بین من و آن شخص وجود دارد. ریشه ی تمام این وسواس فکری ها به کامپیوتر بر می گردد.

خدایا خودت این وسواس فکری مرا درمان کن. هر چیزی که می بینم روی اعصابم می رود. و این حس سرگردانی خیلی تلخ است. خدایا کمکم کن. خدایا خودت کمکم کن. من به جز شما پناهی دیگر ندارم. در بن بست بدی گرفتار شده ام. خدایا کمکم کن.

دل شیر می خواهد جای من زندگی کردن. همان طور که قبلاً اشاره کردم بنده پیپی شاهکار آفریدم و خیلی راحت و وحشیانه توسط لاشخورانی انسان نما نابود شد.

۲۳ شهریور ۱۳۹۶ بنده به پیرایشگاه رفتم جهت کوتاه کردن موهای بنده خودش خاص است، دیگر نیازی به خاص شدن ندارد. موهایم زود چرب می شود و مدل موهایم با دیگران کمی فرق میکند و بنده پیشانی بلند هستم. یکی از دلایل رونالدو شدنم همین مدل موی خاص بنده و کم پشت بودن آن بود به طور قطع. می گویند پیشانی بلندها شانس بهتری دارند در زندگی. ما که از بعضی اشخاص در زندگی شانس نیاوردیم.

۲۴ شهریور سال ۱۳۹۶ نتیجه نهایی کنکور آمد و بنده باز هم ناکام ماندم و موفق به ورود به دانشگاه نشدم. من به کنکور سال ۱۳۹۶ امیدوار بودم. زیرا هر آن چه که در توانم بود را به کار گرفته بودم. حالا بماند که شب کنکور ۱۳۹۶ اصلاً راحت نخوابیدم، زیرا وسایل خواب نداشتم. و بنده همیشه با مسئله خوابیدن مشکل داشتم زیرا وسایل خواب نداشتم مانند تخت خواب. اکنون یک سوال پیش می آید، انسان های عصر حجر چگونه می خوابیدند؟

همان روز اعلام نتایج می خواستیم همراه با بچه های فامیل به سینما برویم که کنسل شد. این رو گفتم تا اطلاع داده شود که ما جایی به جز سینما نداریم که برای تفریح برویم. برای مثال هیچ وقت به سفره خانه نمی رویم.

فردای روز اعلام نتایج کنکور پدرم به من اجازه داد تا یک گوشی هوشمند خریداری کنم. شاید این اجازه دادن به من برآمده از جو رونالدویی بنده باشد و گر نه بعید می دانم به کسی که سه بار کنکور داده است و قبول نشده است، چنین اختیارات و اجازه هایی داده شود.

۷ مهر ۱۳۹۶ بازی فیفا ۱۸ منتشر شد ولی سیستم کامپیوتر بنده کشش اجرای بازی را نداشت و اصلاً به نظر می رسد که سیستم گیم نیست.

عاشورای سال ۱۳۹۶ دربرگیرنده اتفاقاتی بود که بنده شرح می دهم. نذری امام حسین (ع) که جای مغروری و رئیسی کردن نیست. در نذری امام حسین (ع) باید خالصانه کار کنی تا نذرت قبول شود.

۲۰ مهر ۱۳۹۶ اینجانب در آزمون توشهری رانندگی قبول شدم و موفق به کسب گواهینامه شدم. ولی گواهینامه گرفتن آستن حوادثی بود که آن را تلخ کرد شاید به واسطه‌ی رونالدو بودنم.

۲۱ مهر سال ۱۳۹۶ ایران در جام جهانی زیر ۱۷ سال کاستاریکا را با ۳ گل شکست داد. من هم شانس حضور در تیم‌های پایه ملی را داشتم ولی تکنولوژی و زانوی پای راستم این شانس را از من گرفتند.

۲۴ مهر ۱۳۹۶ بنده یک تخت خواب خریدم و به آرزوی خود رسیدم. آن هم بعد از معافیت سربازی‌ام و سه کنکور ناموفقم. یعنی بنده در آستانه‌ی ۲۱ سالگی صاحب یک تخت خواب شدم. از این رو می‌گویم که بنده تمام کارهایم با بغض گره خورده است البته در مقایسه با هم ردیف‌های خودم. انسانی نبودم که بر پر قو بخوابم و با سختی بزرگ شده‌ام اگر ریا نشود.

۱۲ آبان سال ۱۳۹۶ بازی ندای وظیفه جنگ جهانی دوم منتشر شد. در این بازی دوباره به سال‌های جنگ جهانی دوم برگشتیم. دورانی که عکس‌ها سیاه و سفید بوده‌اند. شاید با این بازی بتوانیم به آن دوران سفر کرده باشیم و خودمان را جای شخصیت بازی قرار داده باشیم.

برادر بزرگم برای سومین بار عازم کربلا شد ولی چون مشکل گذرنامه داشت، نتوانست از مرز عبور کند و به اراک برگشت. کسی که اینقدر عاشق

امام حسین(ع) است، چرا این رفتارها را از خود بروز می‌دهد؟ من دیگر نمی‌دانم. مغز بنده رد داده است.

۱۰ آذر ۱۳۹۶ قرعه کشی جام جهانی ۲۰۱۸ روسیه بود که تیم ملی ایران در گروه مرگ افتاد و با پرتغال، اسپانیا و مراکش هم گروه شد.

بنده در دی ماه سال ۱۳۹۶ اقدام به شرکت در امتحانات نهایی ترمیم نمره کردم، چون باید معدل کتبی نهایی خود را بالا می‌بردم. در دوران امتحانات قضیه سگ سیاه و قضیه هم قد بودن با مسی و قضیه ناتوانی بنده شدیداً بنده را آزار می‌داد. یعنی با اعصابی داغون در امتحانات شرکت کردم و تمرکز نداشتم تا بهترین نتیجه‌ی ممکن را به دست آورم. البته در این قضیه هم تکنولوژی دخیل بوده است. یعنی تکنولوژی در همه چیز دخیل است. زندگی مان بدون تکنولوژی فلج می‌شود.

شب یلدای ۱۳۹۶ کل فامیل در خانه‌ی ما جمع بودند. و پدرم برای پدرش تولد گرفته بود البته چند روز جلوتر. این گرفتن جشن تولد شاید از تاثیرات رونالدویی من بر خانواده و فامیل بوده است. یعنی قضیه رونالدو بودن بنده تا این حد مهم است و مانند مرگ و زندگی می‌ماند. ان شاء الله که سایه‌ی پدر بزرگ و مادر بزرگ همیشه بر روی فامیل باشد و هزار سال عمر کنند. الهی آمین.

کاری که سگ سیاه و برادر کوچکم با من کرده بودند باعث شده بود که بنده نسبت به مردم بدبین بشوم و با فامیل قطع رابطه کنم. و براساس خاطراتی که از آنها داشتم آنها را قضاوت کنم و برچسب خوب و بد بر روی آنها بزنم. لعنت الله علی قوم الظالمین.

۱۸ دی ۱۳۹۶ با برادر کوچکم دعوا شد. زیرا احساس می کردم حس کوتولگی را او در وجود من پدید آورده بود که بعد از آن وسایل خانه را جمع کردند و به طبقه دوم نقل مکان کردند و من تنهای تنها شدم. تنهاتر از قبل.

۲۹ دی ۱۳۹۶ بنده در آزمون ورودی ارتش شرکت کردم با آن اعصابی که برای من درست کرده بودند و بنده در این آزمون پذیرفته شدم. و جالب اینجاست که اعلام نتایج ارتش یک روز قبل از تولد رونالدویی ام بود.

نمی دانم چرا خوابم نمی برد، شاید ساعت خوابم و زندگی ام با خارج تطابق پیدا کرده است. خخخخ. انگار قرار نیست یک شب بنده با آرامش بخوابم.

۱۶ بهمن ۱۳۹۶ تولد ۲۱ سالگی بنده بود و مصادف است با ۵ فوریه که ای

کاش این تطابق تاریخ و چهره ام با رونالدو وجود نداشت و یک فرد واحد بودم.

چه سریع به سن ۲۱ سالگی رسیدم. این چند سال انگار که یک مرده می متحرکم.

۲۳ بهمن ۱۳۹۶ بنده به پیرایشگاه شهرکمان رفتم. من از کودکی فقط نزد

این پیرایشگر می روم و تا به حال به پیرایشگاه دیگری نرفتم و نه انسان زیاد

ژیگولی هستم و نه مویش را دارم که بخواهم انواع و اقسام مدل‌های عجیب و غریب را روی آن امتحان کنم.

۵ اسفند ۱۳۹۶، تاریخ شروع گزینش ارتش است. یعنی کسانی که در آزمون کتبی پذیرفته شده‌اند، باید در گزینش‌ها و مصاحبه‌ها شرکت کنند. گزینش‌ها هم به صورت جسمی است و هم به صورت اعتقادی. البته بنده نوبت گزینش‌م بعد از عید نوروز بود. فقط از خدا می‌خواهم که سگ سیاه کوچه تاثیری بر روند گزینش من در ارتش نداشته بوده باشد. این گزینش در ۲۰ اسفند پایان یافت.

۶ اسفند ۱۳۹۶ دو گیگ اینترنت موبایل‌م به فنا رفت و من متعجب شدم که این دو گیگ بدون استفاده‌ی خودم چه شد؟ البته اینترنت اکسلپور موبایل‌م آن را استفاده کرده بود ولی نمی‌دانم چرا بدون استفاده‌ی من این اتفاق افتاده بود. دنیای فضای مجازی، دنیای رمز آلودی است.

رونالدو هر جا هستی فقط بدان یکی در ایران شب و روزش شده تو و مثل

دیوانه‌ها هر روز کلیپ‌هایت را صد دفعه تماشا می‌کند.

این که شخصی عکس بنده را روی بک‌گراند موبایلش قرار داده بود، باعث بالا رفتن اعتماد به نفس بنده شده بود.

باز هم کیبوردمان خراب شد و این بار ۲۰ بهمن بنده یک کیبورد از دیجی کالا سفارش دادم. همان طور که قبلاً اشاره کردم انگار بدون تکنولوژی

ادامه‌ی زندگی میسر نیست. دیجی کالا هم همانطور که از نامش پیداست، به ابزار دیجیتال و اینترنت وابسته است و بدون اینترنت از کار می‌افتد.

حتی بنده آن قدر رونالدو در وجود من نفوذ کرده بود که ۲۳ اسفند سال ۱۳۹۶ کوله پشتی ورزشی آل اسپرت از فروشگاه کالای ورزشی عادل خریداری کردم. همان فروشگاه‌ای که به بنده پیشنهاد لباس آستین بلند رونالدو در فصل ۲۰۱۶-۲۰۱۷ کرده بود. یعنی تا این حد رونالدو بر زندگی من تاثیر گذاشته است.

بنده بعد از عید سال ۱۳۹۷ برای گزینش ارتش به تهران رفتم و به خانه‌ی یکی از بستگانم رفتم که در اینجا باز هم ازشان تشکر می‌کنم. مدارک بنده دچار نقص و مشکل بود و بنده در ورود به ارتش و رشته‌ی خلبانی نیروی هوایی جمهوری اسلامی ایران ناکام ماندم و شاید قسمت این بود که در دانشگاه عادی پذیرفته شوم نه دانشگاه افسری شهید ستاری نیروی هوایی.

امروز ۷ محرم الحرام است. بنده از تکنیک اتوبوس استفاده می‌کنم و واقعاً هم به کار بردن این تکنیک سخت است. محرم ماه پیروزی خون بر شمشیر است. فضای مجازی باعث شد که بنده دچار سردرگمی شوم. فیلم رستاخیز به دلیل نشان دادن چهره حضرت عباس(ع) توقیف شده است و اجازه‌ی اکران پیدا نکرده است. واقعاً چرا واقعه‌ی عاشورا با این عظمت اجازه‌ی نمایش ندارد؟ واقعه‌ای که ما ایرانیان به آن اهمیت ویژه‌ای می‌دهیم و از آن در زندگی مان

سرمشق می گیریم، چرا مبهم است و هر کس هر طور که دلش می خواهد آن را تفسیر می کند و از آن برداشت می کند؟ این مسئله جای سوال داشت که بنده آن را بیان کردم.

خب برمی گردیم به بازگویی سال های رونالدویی ام. برمی گردیم به نوروز سال ۱۳۹۷. مطابق رسم چند سال پیش، ۳ فروردین ۱۳۹۷ سالن فوتسال گرفته بودیم. در آن سال برادر کوچکم در سالن فوتسال حضور نداشت، زیرا به اردوی جهادی رفته بود و بنده باتوجه به احوالاتی که قبلاً برایتان تعریف کرده بودم و به دلیل قضیه قدّم و اعتماد به نفس پایینی که داشتم، بازی بسیار بی کیفیتی ارائه کردم و موفق به زدن حتی یک گل هم نشدم. این قضیه پیش زمینه ی وقوع ماجرای دیگر در زندگی بنده شد. بازی بد آن شب من در سالن باعث شد که بنده حس خوبی نداشته باشم.

برای نوشتن ادامه ی این کتاب از توصیه ی روانشناسم کمک می گیرم که به بنده توصیه کردند که در نوشتن این کتاب وسواس فکری نداشته باشم. به نظر بنده وسواس بیش از حد جزو بدترین و خطرناکترین بیماری ای است که انسان می تواند به آن دچار شود.

بله، عرض می کردم که به دلیل بازی بد آن شبم بنده سرگردان شدم و در ۵ فروردین ۱۳۹۷ به مهمانی یکی از بستگانم رفتم و در آخر آن مهمانی برای اولین بار در عمرم با دختری چشم در چشم شدم. نمی دانم خودم بودم یا

رونالدو بودم؟؟؟!!! الان اگر به گذشته برگردم کاری می‌کنم که تاریخ تولدم با رونالدو در یک روز نباشد و این توهمات به وجود نیاید و افسار زندگی از دستم رها نشود.

۹ فروردین ۱۳۹۷ به پیشنهاد بنده با بچه‌های فامیل به دیدن فیلم به وقت شام رفتیم که فیلمی ضد داعش بود و به حال و هوای بنده که در آستانه‌ی ورود به ارتش و خلبانی قرار داشتم، می‌خورد. بعد از سینما به خانه پدربرزگم رفتم و مادربرزگم را در حال بدی دیدم، اگر این حال بد مادربرزگم به دلیل رونالدو شدن بنده بوده است، از خداوند می‌خواهم که بنده را مورد عفو قرار دهد. البته این رونالدو شدن بنده تقصیر کسانی است که بنده را مسخره می‌کردند و گناهش به گردن آن‌ها است.

۱۸ فروردین ۱۳۹۷ برابر است با شروع شدن گزینش ارتش که همان طور که قبلاً اشاره کردم به خانه‌ی یکی از بستگانم در تهران رفتم و در گزینش ارتش شرکت کردم که متأسفانه به دلیل نقص معدل قبول نشدم. البته بنده معدل را با آن شرایط عصبی اسفناکی که داشتم ترمیم کرده بودم و به حد نصاب رسانده بودم ولی به دلیل این که دیپلم جدید برایم صادر نشده بود، مورد پذیرش قرار نگرفتم.

بنده ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۷ شروع به درس خواندن به طور جدی برای کنکور کردم. یعنی زمانی که از ارتش قطع امید کردم، به ناچار شروع به درس خواندن برای کنکور کردم.

یکی از دلایلی که باعث شد بنده دوباره رو به بازگویی دوران رونالدویی‌ام بیاورم یادداشت داشتن اکثر تاریخ روزهای سال ۱۳۹۷ است. اکثر این یادداشت‌ها فوتبالی است و حاوی مناسبت‌ها و مسابقات فوتبالی است. یعنی بنده تا این حد غرق در فوتبال شده بودم که کوچکترین مناسبت و مسابقه‌ی فوتبال از تیررسم خارج نمی‌شد. البته قبل از قضیه رونالدو شدنم پیگیر فوتبال بودم ولی با رونالدو شدنم تمام زندگی‌ام در اختیار فوتبال شد.

۱۹ اردیبهشت سال ۱۳۹۷ پایان دور دوم گزینش ارتش است که بنده موفق به ورود ارتش و نیروی هوایی و رشته‌ی خلبانی نشدم. شاید کشیده شدنم به رشته خلبانی نیروی هوایی از تاثیرات جو رونالدویی‌ام بوده است. نمی‌دانم دقیقاً در حال انجام چه کاری بوده‌ام، فقط می‌دانم دوشخصیتی شده بودم. یک شخصیت به نام محمد کمال آبادی فراهانی و شخصیتی دیگر به نام کریستیانو رونالدو که خود را شماره یک جهان می‌داند و روحیه اش در من نیز اثر گذاشته است.

بنده در تاریخ ۲۳ اردیبهشت سال ۱۳۹۷ بار دیگر اقدام به درس خواندن به طور جدی برای کنکور کردم. این تاریخ‌های چندگانه نشان از شلوغ بودن ذهن بنده دارد که احساس آرامش درونی نداشته‌ام.

۲۶ اردیبهشت سال ۱۳۹۷ شبکه استقلال افتتاح شد. یعنی می‌خواهم بگویم که باشگاه‌ها هم با رسانه‌هایشان روپا هستند و فضای مجازی یکی از ارکان مهم موفقیت شان به حساب می‌آید.

۴ خرداد سال ۱۳۹۷ آهنگ رسمی جام جهانی ۲۰۱۸ انتشار یافت. در اینجا می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که یک خواننده زن هم در این آهنگ خوانده است. یعنی کشورها و تمدن‌های مختلف می‌توانند با رسانه فرهنگ خود را به دنیا عرضه کنند. در اینجا است که بحث مهم جنگ نرم پیش می‌آید. و ما باید خود را از گزند تیر و ترکش‌هایش ایمن بداریم.

۵ خرداد سال ۱۳۹۷ برابر است با فینال لیگ قهرمانان اروپا سال ۲۰۱۸ که آخرین حضور کریستیانو رونالدو در باشگاه فوتبال رئال مادرید را هم شامل می‌شود. این بازی پر حاشیه که با مصدومیت زود هنگام محمد صلاح هم همراه شد با برتری ۳-۱ رئال مادرید پایان یافت.

بنده آنقدر در رونالدو غرق شده بودم یا شاید رونالدو در من غرق شده بود (خخخ) که دائماً کلیپ‌های میکس شده‌ی فوتبالی را می‌دیدم و به عبارتی

به این کلیپ‌ها عادت کرده بودم و خو گرفته بودم و این کلیپ‌های حماسی باعث ترشح هورمون آدرنالین در من می‌شد.

۲۱ خرداد سال ۱۳۹۷ لیست قبولین نهایی ارتش اعلام شد و بنده همچنان در حسرت ورود به ارتش ماندم.

عید فطر سال ۱۳۹۷ خورشیدی تقریباً با شروع جام جهانی ۲۰۱۸ همزمان شده بود و این از نکات جالب سال ۱۳۹۷ بود.

۲۵ خرداد سال ۱۳۹۷ روز عید فطر بازی کشور عزیزمان ایران در مقابل مراکش در چارچوب مسابقات جام جهانی ۲۰۱۸ بود که با برتری ۱-۰ به سود ایران پایان یافت. البته گل ایران گل به خودی بازیکن مراکش بود ولی در هر صورت ایران برنده بازی شد و در صدر گروه مرگ ایستاد. خداوند عیدی شیرینی به بندگانش در ایران عطا کرد.

۴ تیر ۱۳۹۷ برابر بود با بازی حساس و سرنوشت ساز ایران و پرتغال. این بازی ساعت ۲۲:۳۰ به وقت ایران شروع شد. من در تماشای این بازی طرفدار ایران بودم ولی از سویی دیگر خودم را در تیم ملی پرتغال می‌دیدم (خخخ) سر صحنه‌ی مهار کردن پنالتی رونالدو توسط علیرضا بیرانوند فریاد بلندی کشیدم.

حس و حال عجیب و غریبی داشتم که ای کاش هیچ وقت تاریخ تولد من با رونالدو در یک روز نبود. ایران در اواخر بازی صاحب موقعیتی شد که به هدر رفت و در حسرت صعود از گروه مرگ ماندم.

۹ تیر سال ۱۳۹۷ برابر است با شروع شدن روانسنجی ارتش. که البته بنده به این مراحل نرسیدم و در همان مرحله شرط معدل حذف شدم و به هیچ کدام از مصاحبه‌های ارتش نرسیدم. روانسنجی ارتش در تاریخ ۱۴ تیر ۱۳۹۷ خاتمه یافت.

هر چه نور بیشتر باشد، سایه عمیق تر است. می‌توان از این جمله این گونه برداشت کرد که انسان‌های عمیق و درون گرا دارای علم و فضیلت بالاتری نسبت به دیگران هستند.

۱۶ تیر ۱۳۹۷ برابر است با شروع پنجاه و نهمین المپیاد ریاضی در سال ۲۰۱۸ و در کشور رومانی. این المپیاد در تاریخ ۲۳ تیر پایان یافت. همان طور که قبلاً نیز اشاره کرده‌ام شاید در حق ما ظلم شده است و در جایگاهی که می‌بایست باشیم نیستیم ولی باز هم راضی به رضای خداوند هستیم. ان شاءالله هر چه خداوند صلاح می‌داند برایمان رقم زند.

بنده از هیچ لوازم جانبی برای آرایش خود استفاده نمی‌کنم.

بزرگ ترین دشمن موفقیت این است که از خودتان راضی باشید. این جمله را وینفرد شفر سرمربی استقلال تهران گفته است. این جمله به این معنا است که آدمی باید همیشه در زندگی اش انگیزه داشته باشد و رو به جلو حرکت کند.

۲۳ تیر ۱۳۹۷ بازی رده بندی جام جهانی بین دو تیم انگلیس و بلژیک برگزار شد که یک ایرانی در آن مؤثر بود. داور بازی علیرضا فغانی بود و برای ایران افتخار آفرینی کرد.

۲۴ تیر ۱۳۹۷ فینال جام جهانی برگزار شد که در آن اولین گل به خودی تاریخ فینال‌های جام جهانی به ثمر رسید. این بازی نهمصدومین بازی تاریخ جام‌های جهانی محسوب می‌شد.

یک روز پس از فینال جام جهانی ۲۰۱۸ مراسم معارفه رونالدو در باشگاه یوونتوس انجام شد. من از این انتقال ناراحت بودم زیرا که از لیگ ایتالیا خوشم نمی‌آید. ناراحتی‌ام از این بود که خودم را رونالدو می‌دانستم. (خخخ)

۲ مرداد ۱۳۹۷ فیفا فرآیند رای‌گیری از سرمربی‌ها، کاپیتان‌ها و ... را برای تعیین بهترین بازیکن جهان آغاز کرد.

۵ مرداد ۱۳۹۷ طولانی‌ترین ماه گرفتگی قرن ۲۱ به وقوع پیوست به طوری که با چشم غیرمسلح نیز قابل رویت بود.

۱۵ شهریور ۱۳۹۷ برابر است با شروع لیگ ملت‌های اروپا که جایگزین بازی‌های دوستانه در اروپا شده است.

۲۰ شهریور ۱۳۹۷ نتایج نهایی کنکور ۹۷ اعلام شد و در عین ناباوری بنده در دانشگاه صنعتی اراک و رشته مهندسی ساخت و تولید پذیرفته شدم.

۲۷ شهریور ۱۳۹۷ برابر است با شب تاسوعا و شروع لیگ قهرمانان اروپا. در همین شب‌ها بود که رونالدو از بازی اخراج شد و گریه می‌کرد و بنده نیز به نوعی از فامیل اخراج شدم و با او هم ذات‌پنداری می‌کردم و بیشتر به او و رابطه‌ام با او ایمان پیدا می‌کردم. یا حضرت عباس (ع) آقا جان خودتون کمکم کنید و مرا از باتلاقی به نام سی‌آر سون نجات بدهید. الهی آمین.

بنده دانشگاه قبول شدم ولی چه قبولی دانشگاهی؟؟؟!!! دقیقاً همان رشته و دانشگاه شخصی قبول شدم. از این رو کلاً روی هوا بودم و آرام و قرار نداشتم. انگار قرار نبود که یک نفس راحت بکشم و همیشه باید با بغضی در گلو و با اضطراب زندگی کنم.

از این که دو نفر با ویژگی‌های مثل هم وجود دارند بیشتر به این باور می‌رسیدم که دو نفر می‌توانند یک نفر باشند و از این رو خودم را رونالدو می‌دانستم و بیشتر پیگیر تیم فوتسال دانشگاه بودم و در تمرینات آن شرکت می‌کردم و همچنین کلاس‌های تربیت بدنی نیز برایم رنگ و بوی خاصی داشت و اوج زمان فوتسالم مربوط به ۷ آبان ۱۳۹۷ می‌شود که هتریک کردم و سه گل لایی زدم و البته چند کلاس هم را به دلیل مصدومیت قادر به بازی کردن نبودم.

یکی دیگر از علائمی که باعث می شد احساس کنم رونالدو هستم برآمدگی پشت سرم بود که اشرف مخلوقات بودنم را نقض می کرد و حس بسیار بدی را به اینجانب منتقل می کرد.

شاید وارد دنیای دیگری شده بودم و اصلاً مرده بودم. طبق قضیه سگ سیاه و برادر کوچکم که قبلاً تعریف کردم خودم را انسانی می دیدم که قدش یک و هفتاد است و کوتوله است و تازه بهش تهمت ناموسی نیز شده است. از این رو اصلاً در دانشگاه آرام و قرار نداشتم و راه رفتنم برای بعضی ها تعجب انگیز بود و واقعا هم جای تعجب داشت که بنده محمد هستم یا رونالدو؟

این قضیه تقریباً تا پایان نیم سال اول تحصیلی ادامه داشت تا این که تست پزشکی سلامت جسم برگزار شد و آنجا فهمیدم که قدم یک و هفتاد و شش سانت است نه یک و هفتاد. تا آن زمان ترس داشتم که قد خود را اندازه بگیرم و حدود یکی دو سال با کابوس هایش زندگی کردم.

با توجه به شرایط خاصی که داشتم و درگیری های ذهنی که داشتم نتوانستم به طور مطلوب در امتحانات پایان ترم شرکت کنم و دو ترم اول محکوم به مشروط شدن شدم.

مظلومیت بنده تا جایی کشیده شد که بنده تابستان ۱۳۹۸ در اردوی چهل روزه ی طرح ولایت شرکت کردم و به امام رضا(ع) پناه بردم ولی در بسیج دانشجویی هم آدم شکم پرست نیز یافت می شود که از شانس بد حادثه به تور

من می‌خورند و روان بنده را خدشه دار می‌کنند. پس از بازگشتم از مشهد باز هم بنده را مورد تحقیر و تمسخر قرار دادند. مظلومیت تا چه حد؟ ؟ ؟ !!! از این رو است که می‌گویند توبه گرگ مرگ است. کسانی مانند سگ سیاه کوچه هیچ وقت خوی وحشی شان آرام نمی‌گیرد.

ترم سوم مرخصی پزشکی گرفتم به دلیل آسیب روحی که از یک انسان شکم پرست دیده بودم که صف غذا را در اردوی طرح ولایت رعایت نکرده بود. در طول ترم سوم اختلافاتم را با فامیل کنار گذاشتم و با یکی از بستگان نزد روانپزشک رفتم. اختلافاتم با فامیل را نمی‌دانم چقدر واقعی است و چقدر توهم ذهن رونالدویی‌ام است. ترم سوم با احتساب سنوات حذف شد.

ترم چهارم را که شروع کردیم فقط هفته‌ی اول به کلاس رفتیم و مابقی آن به دلیل شیوع ویروس کرونا به صورت مجازی برگزار شد. همان طور که قبلاً اشاره کردم به دلیل مشکلاتی که با کامپیوتر داشتم میل و رغبتی به شرکت در کلاس‌ها نداشتم و مزد این کارم و تمام آن بی‌خانمانی‌ام در کلاس سوم دبیرستان را با حذف بدون سنوات در ترم چهارم گرفتم و از این اتفاق بسیار خوشحالم که بی‌خانمانی‌هایم کار بیهوده‌ای نبوده است و همه‌ی آنها با دلیل و منطق انجام شد ولی از طرفی برای این دنیا متاسفم به طوری که می‌توان گفت

این دنیا ناقص است و کامل نیست.

اکنون در آخرین ساعات ۲۷ مهر ۱۳۹۹ به سر می‌بریم و بنده در حال اتمام کتابم می‌باشم و دنیا درگیر ویروس کرونا است و تمام هستی تحت تاثیر این ویروس است و دنیا رو به تعطیلی است.

ان شاءالله هر چه خیر است خدا برای این دنیا و مردمش رقم بزند.
کامپیوتر اجازه نمی‌دهد تا بیش از این با شما عزیزان صحبت کنم و گرنه حرف بسیار است.

اسم گذاشته شدن روی بنده، پیامک دادن دختری به بنده که حتی او را یک بار هم ندیدم، قضیه تطابق تاریخ تولد و چهره‌ام با رونالدو، قضیه رونالدو شدنم، قضیه معافیت سربازی، قضیه خوانندگان خارجی، قضیه تهمت ناموسی سگ سیاه کوچه، قضیه ناکام ماندن در ورود به ارتش، قضیه قبولی معجزه مانند بنده در دانشگاه، قضیه اردوی چهل روزه در مشهد.

تمام این قضیه‌ها زندگی بنده را تشکیل می‌دهند.

اکنون باری دیگر به بازنویسی کتاب خود می‌پردازم بعد از چند سال. امشب در ۱۹ فروردین ۱۴۰۳ به سر می‌بریم. کتاب بنده در سال ۱۳۹۹ مجوز چاپ نگرفت و بنده بسیار بابت این قضیه افسوس می‌خورم ولی واقعا نمیدانم اگر کتابم چاپ

شود به نفع بنده است یا خیر؟

چیز دیگری که باعث خنده‌ی بنده می شود این است که انسان موهای سرش می ریزد و افسرده می شود مثل بنده ولی در جایی که به رشد مو نیاز ندارد مو می روید و این دیگر آخر نحسی دنیاست خدایا!!!!!! عداالتت کوووووووو۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹!!!!!!!!!!!!!!!!

در کل وسواس فکری به وجود آمده از کامپیوتر بنده را آزار میدهد و روی عملکرد بنده در زندگی تأثیر منفی می‌گذارد. امیدوارم روزی برسد که همگان به حق واقعی خود برسند و بنده از بند این وسواس فکری نجات پیدا کنم و در زندگی متمرکز بشوم. اگر بنده ذهن و اعصاب آرام داشتم برای نوشتن افکارم به هزاران صفحه نیاز داشتم.

نامی از اشخاص برده نشده است، چون شاید اشخاص مورد نظر از بردن اسمشان در کتابم راضی نباشند. والسلام.